

پيشگفتار

موضوع سخن مربوط به دستگيري دومين مقام رهبري سازمان مجاهدين در فرانسه است. رييس جمهور مقاومت يا به عبارتي رييس جمهور آینده کشور ايران که تنها از جانب همسرش مسعود رجوي، به اين مقام انتخاب شده بود! تاريخ اين دستگيري 17 ژوئن سال 2003 است.

مريم قجر عضدانلو، شخصي است که در سال 1363 در پاریس، در ازاي گرفتن رتبه و مسند سازماني، از همسر سابقش مهدي ابريشم چي، جدا شده و به عقد و ازدواج مسعود رجوي، رهبر و مسئول اول مجاهدين خلق در آمده است. آن ايام، مجاهدين خلق، سازماني با گرايشات چپ روانه، با لاف و گزاف توانسته بودند چنان دل غربي ها را بربايند که آنان حتم مي دادند اين سازمان به زودي در تهران و در مسند قدرت خواهد بود. ولي زمان که گذشت، ماه عسل مجاهدين در فرانسه به سر آمد و دست شان رو شد. تبليغات پر طمطراق سازمان با اکراه و بي تفاوتی دولتمردان غربي و فرانسوي روبرو شد. بنابر اين مجاهديني با روحيات چريکي و عدم تمايل به کار سياسي و دموکراتيک، در اوج سرخوردگي در کشور فرانسه، به کشور همسایه ايران يعني عراق، نقل و مکان کرده و به امتيازات مادي و معنوي بسياري از جانب حکومت بعث عراق نائل آمدند. امتيازاتي که توان تقسيمش را با شخصيت ها و گروههاي ديگر اپوزسيون و حتي ياران نزديک خود نداشتند و همه سعی در اين بود که به تنهائي بر سر سفره ميزبان بنشينند.

مريم عضدانلو، يك بار ديگر پس از سالها از اقامتش در خاک دشمن مردم ايران عراق، براي لانسه کردن و معرفي باصطلاح مرتبه رياست جمهوري اش، به فرانسه مراجعت کرد. ولي اين بار بر خلاف دفعه قبل، مشتريان سياسي که بخواهند

برای سازمانی چون مجاهدین خلقِ مقیم در خاک عراق، سرمایه گذاری کنند، بی میل و رغبت یافت و بعد از ماهها تلاش نومیدانه، با کساد بازار و شکست مواجه شده و دوباره به خاک عراق مراجعت کرد و تا نزدیکیهای جنگ آمریکا علیه عراق، در خاک عراق باقی ماند.

فرار و یا مأموریت آخرِ مریم عضدانلو به کشور فرانسه، بر می گردد به اسفندماه سال 1381 یعنی چند روز مانده به جنگ متحدین علیه عراق و یا به عبارتی به چالش طلبیدن تمامی اهرمهای دیکتاتوری در عراق. ایشان یعنی مریم عضدانلو در آن حین به همراه همسرش مسعود رجوی، ابتدا به اردن رفته و از آنجا به همراه صدها تن از نزدیکان و نورچشمانش به فرانسه فرار کرد.

مریم عضدانلو که به عبارتی به همه چیز و یا بود و نبود مجاهدین بدل شده بود، جدا از مسایل پشت پرده ای که بعدها افشاء خواهد شد، زوجیت و محرمیت وی با رهبری عقیدتی سازمان یعنی مسعود رجوی بود. سازمان در آن ایام درگیر بزرگترین مسایل لاینحل خود بود که در این رابطه طی سالهای قبل بارها مسعود رجوی به افسران عراق گوشزد کرده بود که ما با شما تا آنجا رفتیم که با رفتن شما ما نیز خواهیم رفت. این را رهبری سازمان خوب می دانست و صادقانه اعتراف می کرد، که انهایه همان طور نیز شد. با این وجود، رهبری سازمان از روحيات ماجراجویانه صدام حسین آگاه بود و همچنین احتمال می داد که وی در بازی در مقابل آمریکا کم آورده و بازی را خواهد باخت. بنابراین وی می بایست برای نجات از مهلکه عراق چاره جویی می کرد. در آن هنگام، سازمان ضمن دو مشکل بیرونی و درونی، انبوهی از بحرانهای خطی، تشکیلاتی، امنیتی، سیاسی، تبلیغاتی، مالی، نیرویی و غیره را می بایست جوابگو می شد و حل و فصل می کرد.

در حیطه سیاسی و بیرونی، می بایست زمینه ای را می ساخت که پس از شکست استراتژی نظامی در عراق، دوباره به راحتی به دنیای سیاسی و فرانسه نقل و مکان نماید. در این رابطه همچنین می بایست سعی می کرد تا از لیست گروههای تروریستی اتحادیه اروپا که يك سال قبل وارد آن لیست شده بود، بیرون بیاید.

در عراق نیز می‌بایست تا آخر خط نظامی پیش می‌رفت و بن بست
لا علاج را به نیروهایش در عراق و حامیانش در ایران و خارج از عراق، به عینه
نشان می‌داد. بنابراین، وی می‌بایست در شرایط شکست بعث عراق، وارد جنگ
ماجر اجویانه و انتحاری در مصاف با رژیم ایران می‌شد تا از حیث خطی، راهی به
سمت غرب بیابد.

با وجود این که در فروردین سال 1382 و در گرماگرم جنگ متحدین علیه
عراق، شرایطی پیش آمده بود تا مسعود رجوی مبتکر استراتژی "جرقه و جنگ" در
عراق، جنگ عاشورگونه خود را علیه رژیم ایران به پیش برده و خیل نیروهایش را
جهت مظلوم‌نمایی قربانی کند، این خط، به دلایل زیادی منجر به شکست شد که یکی
از آن دلایل، افشاگریهایی اعضای جداشده از مجاهدین و اعترافاتشان در خارج از
کشور و کشورهای اروپایی علیه این مقاصد نظامی مجاهدین بود. دوم، بلاطبع حمله
نظامی آمریکا به پایگاه‌های نظامی مجاهدین بود که هر گونه تحرك، جابجایی و
مانور نظامی‌شان را در نطفه خفه کرد.

شرایط جدید، یعنی فروردین سال 1382 به مراتب خطرناکتر و شکننده‌تر
از شرایط فروردین سال 1370، شرکت مجاهدین خلق در جنگ داخلی عراق بود. در
آن سال، مجاهدین خلق پس از پیروز شدن بر اکراد شورشی، به امتیازات کلان
نظامی و مالی در عراق دست یافتند، ولی پس از عبور از فروردین سال 1382، همه
امتیازات نظامی و مالی‌شان را که طی سالها در عراق به دست آورده بودند، يك شبه
از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی‌ترین سالهای عمر سازمان‌شان را به
چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را از بالا تا پایین سازمان،
متحمل شدند و به سبک همیشگی به دنبال این بودند که با بحران‌سازي‌های مضحك و
خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفین داخلی‌شان بیاندازند و نه
اشتباهات رهبري سازمان و سهم کشورهای عراق و آمریکا؛ دوم این که از طریق
بحران‌سازي فرعی، بتوانند مهار اوضاع به ویژه بحران نیرویی را در غیاب راه
حل بدون جنگ، دوباره به دست بگیرند. این راه حل خطرناک، فرمان قتل 25 تن از

اعضای ناراضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود که این فرمان رهبری را مریم عضدانلو می‌بایست به پیش می‌برد تا از طریق زهرچشم گرفتن و ترساندن اپوزسیون، ضمن در لاک دفاعی بردن اپوزسیون برون مرز ایران و مخالفین و اضعاف در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدین داخلی را ببرد و مهار نیرویی را دوباره به دست گیرد. مریم عضدانلو، در کنار ماموریت نظامی فوق، چند ماموریت دیگر بحران سازی در کشورهای اروپایی و چندین ماموریت دیگر مالی و نیرویی و سیاسی را در برنامه کار خود داشت که یکی حمله به سفارتخانه های رژیم جمهوری اسلامی در کشورهای اروپایی بود و دیگری نقل و انتقال پولها و اطلاعات و فرماندهانش از عراق به فرانسه بود و در راس همه ماموریتش، می‌بایست با امکانات نیرویی، مالی، اطلاعاتی و سیاسی اش، رهبری سازمان را از مهلکه عراق نجات می‌داد و وی را به فرانسه منتقل می‌کرد.

با دستگیری مریم عضدانلو در تاریخ 17 ژوئن در حومه پاریس که این راپورت توسط جاسوسی به نام مرضیه باباخانی، عضو فعال مجاهدین خلق در دستگاه امنیت فرانسه، انجام گرفت، تمامی نقشه های از قبل چیده بر باد رفت. نقشه ترورهای 25 نفره توسط سازمان امنیت فرانسه و روزنامه فیگارو افشاء شد، فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه های پول شویی افشاء و ردیابی شد، بحران سازی از طریق حمله به سفارتخانه های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جابجایی اسناد و مدارک، منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد. در نتیجه این شکست بزرگ یعنی دستگیری خانم مریم عضدانلو و تصمیمات نظامی و سیاسی اش بود که رهبری سازمان، سریعاً از اردن به عراق رفته و خود را تسلیم مقامات نظامی آمریکا کرد تا با پشت کردن به قول و قرارهایی که با رژیم بعث عراق بسته بود، حداقل از حیث فیزیکی، خود و سازمانش را نجات دهد و فرصتی برای بازسازی تتمه سازمانش بیابد.

پس از ضربه به راس سازمان در فرانسه، سازمان در واکنشی هیستری، از يك طرف حساب می‌کرد اگر با حداکثر خشونت و شانناژ وارد کارزار نشود

احتمال استرداد مریم عضدانلو به تهران می رود، دوم این که قدرت نمایی جدید شاید مفری برای باجخواهی از غربیها به ویژه دولت فرانسه باشد. به هر حال واکنش سازمان در مقابل دستگیری رهبرش مریم عضدانلو، 10 مورد خودسوزی اعضا و فعالین این گروه بود که به مرگ 3 تن از آنان منجر شد. این واکنش و باجخواهی، سود و زیانی برای سازمان داشت. اگر چه در کوتاه مدت، سود نصیب سازمان شد و آنان به این سود راضی شدند و توانستند مریم عضدانلو را پس از دو هفته اسارت، از دست قانون و عدالت فرانسه رها کنند، اما زیان سازمانی به مراتب بیشتر از حسابهای معمول رهبران سازمان بود. دولت فرانسه و بسیاری از دولتهای کشورهای غربی با حساسیتی از موضع تروریستی و فرقه گرایانه، تامل و تحقیقی دوباره بر اهداف و آرمان مجاهدین خلق به عمل آوردند، به گونه ای که وزیر کشور فرانسه مجاهدین خلق را وحشی ترین گروه تروریستی جهان نامید که این تنها یک عکس العمل عصبی و گذرا نبود، بلکه به نگاه و شناخت مجددی بر مواضع و ایدئولوژی مجاهدین در کشورهای غربی بدل شد. مناسبات فرقه گرایانه و تروریستی مجاهدین خلق بر اثر عملیات خودسوزی و انتحار در برابر قانون و عدالت، بر دولتهای غربی و اتحادیه اروپا روشن تر شد و اگر غربیها تا آن روز مردد در تروریست خواندن مجاهدین خلق بودند، پس از حوادث 17 ژوئن بر تمامی ماهیت خطرناک مجاهدین اشراف یافته و به دنبال راه حلها و ابزارهای دفاعی در مقابل واکنشهای تروریستی مجاهدین خلق در کشورهای غربی بر آمدند.

شکستن نمکدان بر سر سفره فرانسه، فرانسویان را هوشیار کرد که اینان نه تنها در فرانسه بلکه در عراق و ایران نیز با میزبانان شان چنین کردند. اینان با روحیات طلبکارانه و باجخواهانه، بیشترین خطر و شانتاژ شان متوجه کسانی است که میزبان و کمک کار اینان بوده اند. به این سبب بود که فرانسویان، همانند بسیاری از ممالک غربی، عربی به ویژه عراق و ایران، به این تامل و نظرگاه جدید دست یافتند که در مقابل مهمانی میزبانی می کنند که آن مهمان شبانه روز به دنبال فرصتی است تا کارد را بر پشت میزبان و صاحب خانه فرود آورد.

در نتیجه، انجمن پژوهشی ایران پیوند، در این رابطه و به بهانه دستگیری خانم مریم عضدانلو در سر فصل بحران لاعلاجی که گریبان مجاهدین خلق را گرفته بود، در صدد بر آمد تا با جمع آوری واکنشها و نقطه نظرات بسیاری از آگاهان و فعالین سیاسی و مسایل مربوط به مجاهدین خلق، دین خود را به جامعه سیاسی و فرهنگی ایرانی ادا نماید. □

چرا خوشحالم؟

رضا اسدي

تو شنیده ای که مریم رجوي به همراه 165 تن از مجاهدین توسط پلیس فرانسه دستگیر شده اند؟ به جاي نوشتن احساس خودت در این رابطه، نشستې داستان زنك هلندي را مینویسی؟ متوجه هستی که دو نفر از فرزندان ما هم ممکن است جزء دستگیر شده ها باشند؟

غرق در تفکر در وسط سالن بزرگ شرکت باطراف نگاه میکردم.
یوهان را دیدم که بطرف من میآید.

شروع به غر زدن کردم و با ناراحتی به او گفتم، درسته که تو رئیسې اما به حرف من هم گوش بده. ساختمان این شرکت خیلی کهنه و قدیمی است. من همه تلاشم را کرده ام تا آن را زیبا و مناسب برای يك فروشگاه کنم. ببین بیرون و درونش کاملاً نظافت و رنگ شده است اما تغییر چندانی به نظر نمی آید. اصلاً مثل این است که تو بخوای يك پیر زن هشتاد ساله را بزرگ کرده و به جاي يك عروس جوان به کسی قالب کنی. خوب مرد حسابی این که امکان ندارد. امیدوارم که این اصطلاح فارسی برای شما هلندي ها هم قابل فهم باشد. پیشنهاد میکنم که به فکر يك ساختمان نو ساز باشیم.

با اشاره به خانمی که نزدیک یوهان ایستاده بود پرسیدم، این خانم کیست؟
همکار جدید است؟

یوهان با لبخندی گفت، ایشان متخصص در انجام دکور(تزئین) و دقیقاً کسی است که ما نیاز داریم. از این پس هیچ لازم نیست که تو خودت را نگران زیبایی این شرکت کنی، ژاکلین خودش همه چیز را انجام خواهد داد. او به تو ثابت خواهد کرد که زن هشتاد ساله نیز عروس زیبایی خواهد شد.

پس از مختصر تبادل نظر ژاکلین بدنبال تهیه مواد مورد نظر برای انجام اهداف خودش رفت و من همچنان دلخور روی مبل لم دادم و روی لغت تزئین و یا دکور فکر میکردم.

آن خانم دکوراتور هم بنظرم مشابه همان رفورمیست ها و یا اصلاح طلبانی آمد که از جنبه های مختلف در سیاست با آن ها مواجه شده ام.

من در روابط اجتماعی و سیاسی تا کنون رادیکال و یا چپ گرا بوده ام. به نظر من زمان استفاده از هر چیزی که کهنه شده است و نگهداریش برای جامعه انرژی گیر و مایه دردسر است، گذشته است و باید برچیده و سیستمی نوین و جدید جایگزینش شود. مثلاً دوران سلطنت و پادشاهی گذشته است و سیستمهای حکومتی جدید جایگزین آن شده اند. پس دیگر این طور رژیم ها حتی بصورت سمبولیک هم مایه معطلی و معضل جامعه هستند. دیگر آن ها مورد پذیرش قشر آگاه جامعه نیستند. در ایران هم مردم از رژیم اسلامی متنفر شده اند. پس این رژیم با عقایدش باید کنار بکشد و مردم را به حال خود بگذارد تا انتخاب آزادانه ای برای شیوه حکومت خودشان بنمایند. رفورمیست ها و اصلاح طلبانی مثل محمد خاتمی، مجاهدین و غیره نیز کلاشان پشم ندارد و ول معطل هستند. آن ها نیز در اساس از یک روش و طرز تفکر تغذیه میشوند که برای جامعه ما هیچگونه نو آوری ندارند.

به نظر من باید تمامی این روشها و مغزهای کهنه جای خودشان را به مغزها و نوآوری های مدرن و جدید بدهند. در اصل حیف از وقت و انرژی است که صرف اصلاحات و رفرم میشود.

به همین علت هم من از رفتار لیبرالی یوهان هلندی خسته و در فکر پیدا کردن راه نجاتی بودم.

پس از ساعتی ژاکلین به طرفم آمد و گفت، بیا یک نگاهی بیانداز ببین کارم را میپسندی؟

اول به لحن دوستانه اش گوش دادم و سپس نگاهی به سر و وضعش انداختم. بنظرم يك خانم با شخصیت و مرتبي آمد. از آن نمونه خانم هاي اروپائي بود که با فرهنگ و سنت ما هم مطابقت میکرد.

همراهش رفتم و وارد محوطه ورودی فروشگاه شدیم. بقدری قشنگ آن محل را تزئین کرده بود که من متعجب ماندم. بعضی از مشتری ها انگشت به دهان وارد فروشگاه میشدند و میگفتند، ما اصلاً فکر نمی کردیم که فروشگاه به این زیبایی در این شهر وجود داشته باشد.

اکنون پنج سال می گذرد و ژاکلین همچنان با هنر خودش شرکت ما را به صورت زیبایی حفظ کرده است و هر بار به شیوه ای جدید آنرا تزئین میکند. او نه تنها در این کار هنرمند است بلکه در امورات اجتماعی بخصوص کمک به پناهنده ها و کارهای اجتماعی دیگر دست دارد.

یوهان برای ساختن يك شرکت جدید اقدام کرد و من از ژاکلین آموختم که مقداری هم رفورمیست و یا اصلاح طلب باشم اما همچنان روی موضع خودم هستم که رژیم اسلامی باید برود.

مشغول نوشتن داستان فوق به زبان هلندی بودم که همسرم با فرزندم وارد اتاق شدند تا برای آزمایش دوربین مدرن و جدیدی که خریده بودند، عکسی هم از من بگیرند. به محض اینکه نظر همسرم به جملات هلندی در روی صفحه کامپیوتر افتاد پرسید، باز با این خط اعوج و معوج چي داري مینویسی؟

يك داستان در رابطه با يك خانم هلندی و با همین سر تیتر مینویسم.

تو شنیده ای که مریم رجوی به همراه 165 تن از مجاهدین توسط پلیس فرانسه دستگیر شده اند؟ به جاي نوشتن احساس خودت در این رابطه، نشستی داستان زنك هلندی را مینویسی؟ متوجه هستی که دو نفر از فرزندان ما هم ممکن است جزء دستگیر شده ها باشند؟

آره متوجه هستم. میدانم که اگر این هلندی ها و فرانسوی ها و غریبه های دیگر به میلیون ها ایرانی پناهندگی نداده بودند، الان این چند میلیون هم بدست همین

جانیان رژیم اسلامی و مجاهدین کشته شده بودند. ما و فرزندانمان نیز به آمار کشته شدگان بدست یکی از این دو گروه اضافه شده و یا میشدیم.

بله من هم مثل تو عجیب خوشحالم که فرزندانمان از تحت ایدئولوژی و زندگی فرقه ای مجاهدین در آمدند و در عراق تحت نظر آمریکا و یا در پاریس تحت کنترل دولت فرانسه هستند. مطمئناً بدین ترتیب فرزندان ما احتمال زنده ماندنش از بیشتر از ماندن در درون گروه تروریستی مجاهدین و یا افتادن به دام رژیم اسلامی است. این عجیب نیست که یک سیستم غلط و نامردمی انسان را به جایی برساند که ترجیح بدهد تحت نظر خارجی باشد تا هموطن خودش؟

من خیلی تعجب میکنم وقتی که گروه ها و سیاسیون ایرانی را میبینم که در این طور مواقع چشمشان را بروی واقعیات و عملکردهای مجاهدین و رژیم اسلامی میندند و فقط از زاویه احساسات ملی گرائی و یا حمایت از پناهنده به دفاع از آنها بر میخیزند. این گروه ها یا خودشان هم باید مثل مجاهدین دور از جامعه و در ایزوله قرار گرفته باشند و یا نا آگاهانه این اقدام را میکنند. در این صورت باید منتظر عواقب وخیم آن هم باشند و بیشتر احساس مسئولیت کنند. چرا که مجاهدین به محض بیرون آمدن از این مهلکه و بنا بر خصلت ذاتی اشان مجدداً به آن ها حمله و هتاک می خواهند کرد. با این حمایت ها شما جنبش مردمی را به عقب خواهید انداخت. این درست نیست که ما چشمان را ببندیم و فقط به دلیل اینکه این فرقه ها هموطن ما و یا پناهنده هستند اعمال غیرانسانی و جنایت هایشان را نادیده بگیریم. چرا از اشتباهات گذشته خودتان عبرت نمیگیرید؟

نا امیدی مجاهدین

از: مغدی اعلم

ترجمه: داوود حجازی

سازمان مجاهدین تشکیلاتی است که بشدت نظامی شده است، با کیش شخصیت وحشتناک رهبر. ارتشی متشکل از اعضای که برای پیروزی ایده آلهای خود از هیچگونه عملی مضایقه نمی‌کنند. مجاهدین خلق، گروهی از اپوزیسیون ایران، که به اسلام لائیک و سوسیالیست معتقدند، در دو سال اول انقلاب خمینی که در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید، فعال بودند. [اما] آنها از سالها پیش در بحرانی عمیق بسر می‌برند. دستگیری اخیر رییس مریم رجوی و بخصوص ضبط اموال آنان، از سوی اعضاء بمثابة تیر خلاص درک شده است.

خودسوزی دهها عضو [این سازمان] همانند شمعهایی انسانی در رم، پاریس، لندن و برن نمایانگر ناامیدی عمیق کسانی است که فکر می‌کنند همه چیز را از دست داده‌اند. نه فقط رؤیای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم آیت‌الله‌ها، بلکه بطور روشنتر، امکان مادی ماندن در سرزمین تبعید و چشم انداز عینی بازگشتن و در آغوش گرفتن میهن.

مجاهدین خلق در چنین شرایط فکری بسر می‌برند همانند رهبرشان مسعود رجوی، شوهر رییس جمهور مریم، که مرکز سازمان مجاهدین در آورس -سور- اویس (Auvers-sur-Oise) را بازسازی کرد.

سال ۱۹۸۲ بود. مسعود به‌مراه رییس جمهور آنزمان ابوالحسن بنی‌صدر برای گریز از دستگیری و حکم اعدام، که از طرف رادیکال‌های وابسته به آیت‌الله خمینی صادر شده بود، از ایران فرار کردند. فرانسه آنها را پذیرفت. همانسان که سه سال پیش از آن به امام پیر تا زمان بازگشت پیروزمندش به ایران در سال ۱۹۷۹ پناه داده بود. به‌رحال، در حومه ژروتمندنشین پاریس، با ویلاهای بسیار قشنگ و محصور در فضایی سبز، پادگانی نظامی که توهینی به هرگونه هنر و طبیعت بود

سربر آورد. به دستور مسعود دیوارهای بلندی همراه با برجهای دیدبانی ساخته شدند. بر روی چمن انگلیسی باغ قرارگاههایی با قطعات پیش ساخته برای اقامت نگهبانان برپا گردید. آنها [نگهبانان] کاملاً" اونیفورم نظامی داشتند و اسلحه بدست با گامهای اردکوار قدم رو میرفتند، گویی در جنگ بودند. همه این برنامه‌ها در نزدیکی پاریس اتفاق می‌افتاد؛ يك دولت غیرقانونی در دولت حقوقی که به آنها پناه داده بود. این بنای نظامی بود که مغز اعضاء را مسخ میکرد. برای اعضاء امید از دست داده پس از ترك ایران آیت‌الله‌ها، سازمان مجاهدین خلق هم ایده‌آل و هم نان بود و هم تجسم جسم و روح‌شان.

فقط با درك این مسئله میتوان اقدام نهایی کسی که برای اعتراض به دستگیری مریم رجوی دست به خودسوزی میزند را فهمید.

از طرف دیگر پناه بردن خانم رجوی به پاریس بعد از آنکه در اواسط سالهای هشتاد به‌مراه همسرش مجبور به ترك خاك فرانسه شد، تعجب برانگیز است. در پی ملاقات مسعود و وزیر خارجه وقت عراق طارق عزیز در همین خاك فرانسه بود که رهبری مجاهدین به عراق انتقال یافت و پایگاههای اصلی آنها در این کشور برقرار گردید. امروز بعد از شکست صدام، حدود پنجهزار از اعضاء و خانواده‌های آنها در پایگاه اشرف در صد کیلومتری شمال بغداد ایزوله شده‌اند.

آنها مجبور شدند اسلحه‌های سنگین خود را تحویل دهند. برای سرنوشت آنان هنوز تصمیمی گرفته نشده است. یقیناً سرنوشت خوبی در انتظار آنها نیست. ایالات متحده آنها را در لیست سازمانهای تروریست قرار داده است. در حال حاضر هزاران عضو این سازمان از آن بیم دارند که تبدیل به کالایی برای معاوضه در مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی شده باشند. این نگرانی‌ها و تردیدها بر ناامیدی مجاهدین می‌افزاید.

شانناژ، سیره مبارکه سازمان مجاهدین خلق

نادره افشاري

تا این لحظه که این متن نوشته می‌شود، دست کم شش تن از اعضای ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در اروپا خود را به آتش کشیده‌اند. یکی از این فریب خوردگان عقیدتی نیز جانش را در راه رهبر عقیدتی‌اش از دست داده است. طرفه این که ما باید به عنوان هموطنان این تروریست‌ها، این صحنه‌های دلخراش را در قرن بیست و یکم و در اروپای مرکزی و در دنیای متمدن و مدرن شاهد باشیم و از این همه خشونت نهادینه شده در وجود این جماعت بر خود بلرزیم.

سازمان مجاهدین از همان آغاز بنیان‌گذاری‌اش از این شیوه استفاده‌ها کرده و بهره‌ها برده است. در سال هزار و سیصد و شصت و شش، بیست نفر از اعضای این سازمان را دولت آن زمان ژاک شیراک دستگیر کرد و به کشور افریقایی گابن تبعید کرد. مجاهدین در آن دوران که شانزده سالی از این روزها فاصله دارد، توانستند با شانناژ و اعتصاب غذا و کلی زد و بند پشت پرده، نیروهاشان را دوباره به کشور فرانسه بازگردانند و شانزده سال دیگر هم از امکانات و دموکراسی و آزادی‌های شهروندی در کشور فرانسه استفاده‌ها بکنند و برای حذف مخالفینشان در درون ایران و در درون روابط سازمانی‌شان، به ترور و کشتار و زندان و شکنجه دست بزنند. شانزده سال تمام پس از آن اعلام خطر، باز هم بنا بر رهنمود آدولف هیتلر، از دموکراسی برای بر پا کردن جو رعب و وحشت و برای ترور و کشتار و فحاشی و ترور شخصیتی استفاده‌ها کردند و این روند را با همان شیوه تا کنون هم ادامه داده‌اند.

بارها نوشته‌ام که من از کشتار و خشونت به شدن متنفرم. از گذشته شدن هیچ‌کسی هم خوشحال نمی‌شوم. با اعدام و ترور هم در هر شکلش مخالفم. اما پاک کردن صحنه‌ی جهانی از جریان‌های تروریستی‌ای که همچنان بر تکرار این شیوه‌های عقب افتاده پافشاری می‌کنند، از آرزوهای سال‌های آگاهی یافتن من است.

این سازمان بر اساس خشت کجی که بنیانگزارانش گذاشته‌اند، سیره‌ی مبارکه‌ی شانناژ و ترور و حذف فیزیکی و شخصیتی را ادامه می‌دهد و توجه ندارد که این رفتار، به جای اینکه ایشان را در موضع مظلوم و امام حسین بنشانند، دگماتیسم و خشونت جاری در وجود این نفرات را به نمایش می‌گذارد و انسان متمدن را به وحشت می‌اندازد.

این سازمان در تمام این بیست و دو سال حضورش در غرب، نه تنها نتوانسته و اساساً نخواست است از قوانین مدرن و روابط اجتماعی موجود در غرب بهره‌ای بگیرد، بلکه روز بروز هم در پیله‌ی تنگ انقلاب‌های ایدئولوژیکش خود را بیشتر و بیشتر گرفتار کرده و به موجود ترسناکی تبدیل شده است.

من به عنوان یک ایرانی که این روابط وحشیانه‌ی موجود در این جریان عقیدتی/ایدئولوژیک را از درون می‌شناسم و خود نیز زمانی گرفتار این گرداب وحشت و ترور بوده‌ام، می‌خواهم بر خلاف لبخندهای ژوکوند خانم مریم قجر عضدانلو (رجوی) رسماً اعلام کنم که از زمانی که این خانم به حلقه‌ی رهبری سازمان مجاهدین وارد شده است، این جریان از شکل یک حزب و گروه سیاسی به یک سکت بسته‌ی فرقه‌ای و مذهبی تقلیل و تخفیف پیدا کرده است. فرمان آتش برای چند عملیات نظامی سازمان را این خانم داده است. دستور ترور درون سازمانی نفر دوم سازمان، علی زرکش را در سال شصت و سه این خانم داده است. نفرات معترض در درون این سازمان با فرمان این خانم به زندان افتاده‌اند، به اردوگاه رمادی تبعید شده‌اند، به زندان وحشتناک ابوغریب تحویل داده شده‌اند و بسیاری جنایت‌های دیگری در همین راستا.

اگر بتوان در مثلی که مناقشه‌ای هم در آن نیست، مسعود رجوی را به لنین این جریان عقب افتاده تشبیه کرد، خانم رجوی استالین این سازمان است و به همین دلیل هم فرد بسیار خطرناکی است. این خطر نه برای نیروهای حکومت اسلامی و نه تنها برای ما جدا شدگان از این جریان که خطری اساسی و کیفی برای ملت ایران و در خارج از کشور هم خطری اساسی برای تمدن و مدنیت و غرب است. خانم

رجوي را مي‌توان تنها با اسامه بن لادن رهبر تروريست‌هاي سني مذهب اسلامي مقايسه کرد. نفراطي هم که خودشان را براي ايشان به آتش مي‌کشند، افراد خطرناكي هستند که تنها با محمد عطا مسؤل گروه تروريست‌هاي يازده سپتامبر قابل مقايسه‌اند.

من واقعاً نمي‌توانم تصور کنم که سرسپردگي، انساني را به جايي بکشاند که بدن خودش را و جان عزيزش را که تنها سرمايه‌ي انساني اوست، براي يك باور کهنه و عقب افتاده به آتش بکشد، تا دنياي غرب را دچار ترس و وا همه سازد.

البته چون غرب اين روزها ديگر در فاز جديدي از مناسبات جهاني به سر مي‌برد، دچار شانتاژ نخواهد شد، چنان که شانتاژهاي باصطلاح صلح طلبانه‌ي هواداران صدام حسين و اسامه بن لادن، پيش از آغاز حمله به عراق نيز نتوانست کمي به اين جماعت بکند. البته اين عقب افتادگان نتوانستند در سرفصلي در کنار نيروهاي به واقع صلح طلب و اومانيست غربي قرار بگيرند و از ايشان استفاده‌ها بکنند؛ اما تجربه نشان داد که ديگر بجز ما ايراني‌هاي دچار بيماري عاشورا، کس ديگري در دنياي متمدن، فريب اين گونه شانتاژها را نخواهد خورد.

انگشت شمار اومانيست‌هاي اپوزيسيون حکومت اسلامي هم بايد توجه کنند که در دام فريب مظلوم نمايي‌ها و شانتاژهاي اين سازمان نيفتند و از ايشان حمايتي نکنند.

اين جماعت کلي خلافاي در کشورهايي انجام داده است که به ايشان پناه داده‌اند. از اعتماد و از انسان دوستي غربي‌ها براي صدور تروريستشان به درون کشور استفاده‌ها کرده‌اند. از پول و امکانات غرب براي به شکست کشاندن ايران در جنگ بين ايران و عراق استفاده‌ها کرده‌اند. در اين جنگ خانمانسوز در کنار مهاجم متجاوز عراقي، هشت سال تمام با دولت و ارتش صدام حسين همراهي و همکاري نظامي/اطلاعاتي/امنيتي کرده‌اند. کودکان مجاهدين را که پدرها و مادرهاشان را خودشان به کشتن داده‌اند، دسته دسته در سنين پائين و به عنوان گوشت دم توپ و با جعل و تزويرهاي بسياري به عراق بازگردانده و ايشان را به دليل اعتراضاتشان به بند کشيده‌اند. در خيابان‌هاي غرب، از احساسات مردم غرب استفاده‌ها کرده‌اند و از

ایشان اخاذی‌های چند میلیونی کرده‌اند، اما نه برای این که به کودکان آواره‌ای که مدعی کمک به ایشان بوده‌اند، کاری انجام دهند؛ بلکه برای خرید اسلحه و امکانات نظامی برای ترورهای گوناگون و به بن بست کشاندن مبارزات قانونی ملت ایران.

این سازمان پس از این در سال شصت از سوی سید روح الله خمینی پس زده و کنار گذاشته شد، به ترورهای انتحاری سردمداران حکومت اسلامی دست یازید. تاریخ این سازمان پر است از فجایعی که تنها از ترور و کشتار و شکنجه و حذف فیزیکی حکایت دارد.

من به عنوان يك ایرانی و با امید به پیروزی جنبش دانشجویی صلح طلبانه‌ی درون کشور، از هموطنان عزیزم می‌خواهم فریب شانتاژهای این سازمان را نخورند. البته می‌توان برای نجات جانیشان اقدام کرد؛ ولی نه این که در دام شانتاژشان گرفتار آمد و برای این گونه رفتارهای عقب افتاده‌شان در غرب، بهایی قائل شد. آینده نشان خواهد داد که اگر کشور فرانسه در بیست و چهار سال پیش از این در دام خمینی و نیروهای هوادار و واپس گرای او گرفتار آمد و افتضاح تاریخی سال پنجاه و هفت را دامن زد، در این سرفصل ویژه، دستگیری سران این جریان و حذف ایشان از صحنه‌ی سیاسی فعلی مبارزات دانشجویی ملت ایران، یکی از خدمات برجسته‌ی کشور انقلاب کبیر (فرانسه) به ملت ایران است و باید قدر آن دانسته شود. اگر این کشور در بیست و چهار سال پیش از این هم دست و پای سید روح‌الله خمینی را می‌بست و اجازه‌ی فعالیت به او نمی‌داد، ما امروز مسیر دیگری را در همراهی با جامعه‌ی متمدن جهانی طی می‌کردیم. با این توجه که بسیاری از معادلات بین‌المللی در این بیست و چند سال به کلی تغییر کرده است.

با احترام به مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی نیروهای آزادیخواه و صلح طلب.

مجاهدین، پایان غم انگیز يك رویای دردناك

مزدك بامدادان

نیاکان ما بر این عقیده بودند که روان درگذشتگان در روزگاران سختی و تنگی به سرکشی زندگان می‌آیند. روان در گذشتگان سالهای شصت تا شصت و هفت، چند روزی است که رهایم نمی‌کنند.

دستگیری اعضای ارشد سازمان مجاهدین خلق در فرانسه شاید که آخرین پرده از تراژدی دردناک سرگذشت بخشی از نسل ما باشد، نسلی که اقیانوس صداقتش را به پای کسانی ریخت، که قلبشان گنجایش کوزه شکسته‌ای را هم نداشت. نسل من، یعنی همة آنهایی که بلوغ ذهنی و جسمی شان را در کوران انقلاب تجربه کردند، دیگر حسابی با تاریخ ندارد، که ما به هر ندائی، از هر کجای این سرزمین آهورائی که برخاست و از هر حلقومی که بدر آمد، پاسخ گفتیم، و جانانه پاسخ گفتیم، چه آنروز که به انقلابمان خواندند، چه آنزمان که بنا بود بنیاد ستم نوپا را برکنیم و پا به جاده‌ای بگذاریم که قرار بود ما را به جامعه‌ای بی طبقه رهنمون شود و چه آنزمان که دشمن بیگانه خاک پاک میهن را اشغال کرده بود، هر بار و هر بار که خواندندمان، جان عزیزمان را – که چیزی بجز آن نداشتیم- در کف گرفتیم و در رفتن سر از پا نشناختیم.

و امشب بیست و دو سال پس از سی خرداد شصت، چهره خندان احمد، مرتضی، حمید و شاهرخ تنها یادگاری است که برایم از آن سالهای فوران شور و فقدان شعور باقی مانده است و امشب که این زخم کهنه و چرکین با دیدن صحنه دستگیری مجاهدین و خود سوزیشان سر باز کرده است، میدانم که هرگز نخواهم بخشیدشان.

انقلاب بهمن، نسل مرا از ساحل امن روزمرگی به کام توفان پر تلاطم پرسش و پویش پرتاب کرد و همة ما بی آنکه بدانیم چرا، بناگاه "سیاسی" شدیم. سیاسی شدیم برای آنکه فعالیت سیاسی، سه غریزه ویژه سنی ما را توأما ارضاء

میکرد: غریزه اعتراض، غریزه عدالتخواهی و غریزه ماجراجویی، و ما در همین سطح آمادگی ذهنی برای فعالیت اجتماعی داشتیم: فروختن روزنامه‌ای، پخش اعلامیه‌ای، شرکت در تظاهراتی و گاه هم زد و خوردی و پرتاب سنگی و آجری. اوج فعالیت فکری ما این بود که روزنامه‌ای در دست بگیریم و تحلیل سیاسی سازمانمان را خط به خط بخوانیم و از بر کنیم، مبادا که در بحث از حریفان پس بیفتیم.

و در همین حال و هوا، سی خرداد رسید و دستی روزنامه‌ها و اعلامیه‌ها را از دستمان گرفت و سلاح مرگباری در آن گذاشت و از تک تک ما خواست که دشمنان خدا و خلق خدا را بکشیم، از شاه‌رخ، که قناری پرورش میداد، از حمید، که میتوانست ساعتها به تماشای چرخ زدن کبوترهای جلدش بنشیند، از احمد، که هیچ کاری را بیشتر از آب دادن به گلدانهای شمعدانی مادرش، در حیاط آن خانه قدیمی‌شان، دوست نداشت، از مرتضی که سنتور میزد و بالاخره از من که همان روزها هم در اعماق ذهنم شرمندۀ این بودم که چرا در کودکی یکبار دست و پای گوسفندی را که داشتند ذبحش میکردند گرفته بودم.

حمید و مرتضی یک هفته بعد از سی خرداد اعدام شدند. رهبری سازمان بی آنکه چاهی کنده باشد منار را دزدیده بود: یک هفته بعد از اعلام جنگ مسلحانه، سازمان هنوز هیچ پناهگاهی برای میلیشیای از جان گذشته اش نداشت، حمید و مرتضی که سر پناهی نداشتند، شام آخر زندگی کوتاهشان را در پیاده رو خیابان سلسبیل، میان دو سطل بزرگ زباله به سر آوردند.

قامت بلند شاه‌رخ روز پنجم مهر ماه به روی آسفالت داغ خیابان فردوسی افتاد. یک ساعت پیشش با هم دیده بوسی کرده بودیم و برای آنکه به همدیگر قوت قلبی داده باشیم، بر سر اینکه کدامان زودتر در راه خدا و خلق شهید میشویم، شرط بسته بودیم، چه کسی میدانست که من آن شرط لعنتی را در کمتر از یک ساعت خواهم باخت؟

فردای آنروز احمد را هم برای اولین بار از دست دادم، او میخواست با ایمانش بماند و من میخواستم شک و تردیدم را بردارم و بروم. دیده بوسی کردیم و چهره خندان احمد تنها چیزی بود که از سازمان برایم بیادگار ماند، احمد را در اعدامهای سال شصت و هفت برای بار دوم، و اینبار برای همیشه از دست دادم. فراموش کردن سازمان مجاهدین در این سالهای تبعید، کار آسانی نبود: رهبری سازمان به هر ترفندی که بود نام خود را بر سر زبانها می انداخت و من هم به یاد و حرمت چهار عزیز جانباخته ام، سرنوشت این جریان را دورادور دنبال میکردم و هر چه از آن سالهای شوریدگی و سودا سری دورتر میشدم، بیشتر به این نتیجه میرسیدم که دست رهبری سازمان و در رأس آن رجوی، کمتر از خمینی و خامنه‌ای به خون فرزندان دلیر ایران زمین آغشته نیست.

هر چه بود، نسل من در آرمانخواهی بی چشمداشتش گوی سبقت را از همه همگان ربود و برایش چیزی نماند، جز آنکه بسراید:
خنک آن قمار بازی، که بباخت هر چه بودش
بنماندش هیچ الا، هوس قمار دیگر
و برای من، تنها چهره خندان احمد مانده است و این دعای نقش بسته بر کتیبه بیستون:

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد.

جمعه 30 خرداد 1382

من هم محكوم مي كنم ولي نه دستگيري مجاهدين را

بلکه موضع گيري فرصت طلبانه شما عاليجنابان را

اردشير پرهيزگاري

در رابطه با دستگيري اعضاي باند تروريستي و ضدانساني فرقه رجوي، اين روزها موضع گيريهاي نابخردانه اي مشاهده ميشود که بيانگر ناآگاهي، فرصت طلبي و موج سواري افراد و گروههائي است که اين مواضع غير اصولي را اتخاذ ميکنند. در اين موضع گيريهيها، دستگيري اعضاي جنايتکار فرقه رجوي محکوم و با آنان اظهار همدردي شده، از چه موضعي معلوم نيست. زيرا رجوي و ساير مسئولين رهبري کننده سازمان مجاهدين از جمله خانم مريم عضدانلو پرونده اي جز جرم و جنايت عليه انسان و انسانيت نداشته و ندارند و از کثيف ترين و غير اصولي ترين شيوه ها براي رسيدن به اهداف قدرت طلبانه خود استفاده کرده و مي کنند.

اين حمايت از چه کساني است و چه معنائي دارد؟ اگر اين حمايت به نوعي به مبارزه با رژيم جمهوري اسلامي برمبگردد، فرقه رجوي جز آب ريختن به آسياب سرکوب و جنايت همين رژيم و به تعويق انداختن مبارزات آزاديخواهانه مردم ايران کار ديگري نکرده است و آقاي رجوي تنها سرمايه اش را خون ميداند و لابد از رژيمي که اين سرمايه را در اختيار ايشان قرار داده بايد بسيار سپاسگذار باشد. کما اين که با انواع روشهائي کثيف افراد ناراضي را به عمليات مرزي ميفرستاد بعد هم موقعيت آنها را لو ميداد تا تيمهائي عملياتي با نيروهاي رژيم درگير شوند و جناب رهبر يك تير و چند نشان بزند. اولاً يك اطلاعيه درگيري صادر کرده و اعلام وجود کند. ثانياً از دست عضو ناراضي مزاحم خلاص شود، ثالثاً به سرمايه خورش و ليست شهيدان اضافه شود و رابعاً بابت اين عمليات از صدام حسين حق حساب دريافت کند. عاليجنابان! اگر اسم اين رذالتهها را مبارزه با جمهوري اسلامي ميگذاريد، بايد به شعور عاديتهان هم ترديد کرد، چه رسد به شعور سياسي تان. مبارزه را انسانهائي صادقي مي کنند که پاکبازانه اين روزها براي به دست آوردن حقوق ملي و

سیاسی خود از شیوه های اصولی و با پرداخت قیمت از جیب خودشان استفاده می‌کنند نه مانند رجوی از خون یک نسل و پول صدام حسین.

اگر حمایت از پناهندگان است، این سازمان کاری جز اختلال در روند پناهندگی پناهجویان واقعی، کاری نکرده و برعکس برای این‌که ایرانیان نتوانند پناهندگی بگیرند، در پشت پرده انواع حقه های کثیف را بکار می‌گیرد تا ایرانیان پناهندگی نگیرند و بعد با وعده و وعیدهای مختلف و پیگیری پرونده پناهندگی‌شان، آنان را در خدمت اهداف ماجراجویانه و چماقداری خود در اروپا و خارج از کشور بکار گیرد(در این رابطه اطلاعاتی موجود است که بعداً به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید).

اگر صرفاً به دلایل انسانی است، از حضراتی که برای نقض حقوق انسانی سینه چاک می‌دهند باید سؤال کرد زمانی که سازمان مجاهدین اعضای ناراضی خودش را که بعضاً تا 20 سال با همین سازمان کار کرده و تمام عمر و جوانی خودشان را در سراب به اصطلاح مبارزه با رژیم که با دغلبازی رجوی توهم آن را می‌پراکند از دست داده بودند، در دسته های 50 نفره تحویل استخبارات و زندان ابو غریب عراق که این روزها گوشه های کوچکی از شرایط وحشتناک این زندانها در معرض دید و قضاوت عموم قرار گرفته می‌داد و بعد هم عراق به دلیل منافع و معامله امنیتی خودش با ایران، آنها را تحویل وزرات اطلاعات ایران میداد، چرا خفقان گرفته و حتی يك کلمه حرف نزدید. زمانی که همین سازمان کادرهای ناراضی خودش را به مرز برده و رها می‌کرد و بعد هم به شکلی محل عبور آنان را اطلاع میداد تا دستگیر یا درگیر شوند و تعدادی از این افراد نیز از ترس دستگیری توسط رژیم، با قرص سیانور خودشی کردند، شما جا بودید؟ زمانی که خبر به قتل رساندن افراد سازمان در زیر شکنجه های وحشیانه شکنجه گران رجوی را شنیدید در کدام سواحل برای خودتان تفریح می‌کردید که نیازی به موضع گیری در این رابطه ندیدید؟ وقتی خبر زندانی کردن کادرهای ناراضی را شنیدید، ذهن موضع گیرتان کجا گیر کرده بود؟ زمانی که با خمپاره باران کور شهروندان عادی را مورد هدف

قرار میدادند و از آن به عنوان عملیات بزرگ نام میبردند، شما حتی فکر این را نمی کردید که در مرز محدوده شهر متراکمی مانند تهران، با سلاح منحنی زن نمی توان هدف زد و سلاح منحنی زن اصولاً منطقه زن است، نه هدف زن و این خمپاره پرانی از شهروندان عادی تلفات میگیرد. یا میدانستید ولی حس موضع گیریتان را نگه داشته بودید که تمام نشود و حالا از آن استفاده کنید.

اگر این موضعگیریها فرصت طلبی است که تاریخ در این رابطه بهترین و عادلانه ترین شاهد و قاضی است و سرنوشت فرصت طلبان قبلی باید درس عبرت تان باشد. ولی اگر از روی ناآگاهی است، باید خاطرنشان کرد که اشتباه نکنید، فرقه رجوی و مسئولین آن چیزی جز مشتکی مجرم، جنایتکار و نقض کننده ابتدایی ترین حقوق انسانی نبوده و نیستند که با افکار و دیدگاههای مازوخیستی که دارند جز تباه کردن جامعه انسانی چیز دیگری را دنبال نمی کنند. افراد دستگیر شده هم اصلی ترین مسئولین و گروه رهبری مجاهدین هستند که اعضاء و کادرهای پایین را در زیر بمبارانهای آمریکا رها کرده تا کشته شوند و خودشان با پولهای طیب و طاهر صدام حسین و بدتر از صدام حسین که بخشی از آن در گاو صندوق مهرتابان پیدا شد، راهی اورسورواز شده و جا خوش کرده بودند و هرگز هم جواب نمیدهند که اگر شما با مردم خودتان صادق هستید، چرا این فرار زبوانه را با هر شماره بند انقلاب (شماره بندهای انقلاب را به 9 و 10 که رساندید بیشترش می کردید) و با هر توجیه مسخره ای هم که بود مثل شارلاتان بازیهای قبلی حداقل به اطلاع عموم نرساندید که مریم مهرتابان رئیس جمهور خود خوانده تان به پاریس هجرت کرده اند تا در آنجا حداکثر فدا کنند.

نخیر آقاجان، اینها فقط جنایتکار، دروغگو و عوامفریبند. این جنایتکاران باید پاسخگویی جرمها و جنایتهای خود باشند. با حمایت از این جنایتکاران و عملکردهای غیر انسانی آنها آبروی خودتان را به حراج نگذارید.

آیا باید به دستگیری اعضای بلند پایه سازمان مجاهدین اعتراض داشت؟

هادی شمس حائری

سازمان مجاهدین در فعالیت دوباره خود پس از خروج از زندان در سال 1357 شمسی، ابتدا موفق شد نام انحصاری خود را از "سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر" پس بگیرد و سپس در جهت تحکیم موقعیت خویش پرداخت و در این راه از هیچ کاری فروگذار نکرد که همه از آن مطلع اند. این سازمان مبنای فعالیت خود را نه تقویت و آموزش "دموکراسی" در درون خود و بسط و گسترش فرهنگ آن در درون جامعه، بلکه همه هم و غم خود را برای تصاحب سهم بیشتری از قدرت اختصاص داد. این اولین خشت کجی بود که زمینه های انحراف و خیانت را در بنای آینده مجاهدین بوجود آورد. ناکامی مجاهدین برای رسیدن به قدرت آنها را رو در روی رأس نظام یعنی خمینی قرار داد و جامعه را بطور زودرس و بدون آمادگی های اجتماعی به سمت خشونت دولتی سوق داد. ترور های کور مجاهدین برای آمادگی مبارزه مسلحانه توده ای با شکست مواجه شد و تنها حاصل آن اعدام جوانان و به سوگ نشاندن خانواده ها و بهم ریختن سیر طبیعی مبارزه با ارتجاع بود.

النهاییه سیاست های غلط و مخرب، مجاهدین را مجبور کرد به دشمن خارجی و دیکتاتور خون آشام بغداد پناه ببرند و عملیات به اصطلاح سرنگونی را از خاک عراق دنبال کنند. بیش از دهسال تلاش و صرف انرژی و به کشتن دادن جوانان ایرانی اعم از سرباز و نفرات خودی، در پایان، استراتژی مجاهدین با شکست مواجه شد و به دست نیروهای امریکائی، اسیر و خلع سلاح شدند.

سازمان مجاهدین از ابتدای فعالیت دوم خود تا به امروز تا توانسته به جنبش دموکراتیک رو به اعتلای مردم ضربه زده و به رژیم جمهوری اسلامی خدمت کرده است. مبارزات آنان با رژیم نه تنها هیچ دستاورد سیاسی و نظامی در بر نداشته بلکه به دولتهای غربی در معامله با رژیم کمک رسانده و رژیم توانسته با مظلوم نمائی که

«خود قرباني تروریسم است» بر تروریسم خود سرپوش گذارده و آن را تحت الشعاع قرار دهد.

سازمان مجاهدین در جریان حمله آمریکا عده زیادی از نیروهای بالایی خود و از جمله مریم رجوی را به فرانسه منتقل نمود و بقیه اعضای سطح پائین را در منجلاب عراق رها کرد. آمریکا ابتدا آنان را مورد حمله قرار داد و عده ای از آنان را کشت اما بعد از مدتی به سفارش اسرائیل، آن ها را تحت حمایت خود قرار داد تا علیه جمهوری اسلامی به خدمت گیرد. اما دولت فرانسه با تضادی که با آمریکا دارد، با دستگیری سران مجاهدین به آمریکا دهن کجی کرد تا آمریکا را در نقشه خود شکست دهد. شاید این بار مجاهدین می خواهند وسیله معامله و حل تضاد های دولت های غربی با یکدیگر قرار گیرند، ما چه می دانیم؟!

به هر حال دولت فرانسه در تاریخ 17 یونی به 13 مرکز مجاهدین در حومه پاریس حمله کرد و آنان را با مقادیری پول و مدارک دستگیر نمود.

متأسفانه عده ای که خود را اپوزیسیون رژیم و مخالف جمهوری اسلامی و سیاسی می دانند پس از دستگیری مجاهدین شروع به دفاع از به اصطلاح حق پناهندگی مجاهدین نمودند و پزدموکراسی و دفاع از حق مخالفین خود را سر داده اند. بر خورد با این مسئله بسیار ظریف و پیچیده است باید در این رابطه نه به دام حمایت از مجاهدین بیفتیم که آن ها این حمایت ها را سرمایه خود کنند و جان سالم بدر ببرند و بعد سراغ همین آقایان بیایند و نه به دام جمهوری اسلامی بیفتیم و نه از حق پناهندگی ذره ای کوتاه بیاییم.

اگر ما با محتوا مخالفیم و نه با شکل و یا اشخاص، باید از اضمحلال مجاهدین که ضرر آن ها تا به حال برای همه روشن شده و ضربه هائی که همه اپوزیسیون و جنبش مردم و هم اعضای و خانواده های آن ها، از مجاهدین خورده اند استقبال کنیم.

دستگیری و حذف مجاهدین فرصت خوبی است تا ما صفوف خود را پالایش کنیم و از توطئه و کارشکنی و به انحراف کشاندن مبارزه توسط مجاهدین

رهائی یابیم. زیرا ما تا زمانی که نتوانیم درون خود را پاک کنیم و اپوزیسیون وابسته و اخلاک‌گر و منحرف را از خود برانیم، محال است بتوانیم در بیرون خود تأثیر بگذاریم. هر کس اصلاح را باید از خود و از خانواده خود شروع کند و سپس به بیرون از خود بپردازد. تا زمانی ما نتوانیم انسجام درونی خانواده اپوزیسیون را برقرار سازیم چگونه می‌توانیم جامعه را اصلاح کنیم؟ اگر عضوی از اعضای خانواده جنبش فاسد و منحرف باشد چگونه این خانواده می‌تواند بر همسایه خود تأثیر بگذارد؟!

ما باید اول حساب خود را با ولایت فقیه اعم از حاکم و محکوم، با شکنجه‌گر اعم از پناهنده یا غیر پناهنده، با انحصار طلب و تمامیت خواه اعم از اپوزیسیون و اپوزیسیون، از جاسوس و بیگانه پرست اعم از خودی و غیر خودی، با گروه‌های خشونت طلب و متجاوز به حقوق انسانها چه ایرانی و غیر ایرانی روشن سازیم و بعد ادعای آزادی خواهی و دفاع از حق محرومان را یدک بکشیم.

من وقتی خبر دستگیری مجاهدین را شنیدم بسیار خوشحال شدم و آن را نوید پیروزی بر جمهوری اسلامی دانستم. اگر صفوف ما از آلودگی‌ها پاک شود رژیم خلع سلاح خواهد شد و از این طریق به وحدت نیروهای درون خلقی کمک کرده ایم.

آنها که از حق پناهندگی مجاهدین دفاع می‌کنند، خبر ندارند که ما در سازمان مجاهدین در عراق چگونه مورد تجاوز قرار گرفتیم و شکنجه و زندان شدیم و ظرف این سال‌های جدائی از مجاهدین چه کشیده ایم. از حمله و هجوم به خانه‌هایمان و کتک خوردن در خیابانها و هتک حرمت و اتهامات رنگارنگ و تخریب ماشین و اموال خانه‌مان و ترس و لرزی که از تهدیدهای تلفنی مجاهدین بر جان ما می‌افتد. همین چند روز پیش بود که اتومبیل آقای حبیب خرمی را جلو منزلش به آتش کشیدند. ما از دست جمهوری اسلامی به خارج گریختیم و در خارج هم از دست مجاهدین امنیت نداریم. آیا کسانی که از حق پناهندگی مجاهدین دفاع می‌کنند، حاضرند از حق پناهندگی ما هم دفاع کنند و از مجاهدین داد خواهی کنند که چرا

فرزندان ایران زمین را مورد اذیت و آزار جسمی و روحی قرار دادید؟! پس آزادی در چیست؟ شما بیایید ما را از شر مجاهدین خلاص کنید و امنیت ما را تضمین کنید و بعد به دولت فرانسه و پارلمان اروپا در تروریست خواندن مجاهدین شکوه و شکایت کنید.

اگر دولت های «امپریالیستی» به هر نیتی دزد و تبه کار را بازداشت کنند آیا باید اعتراض کرد؟ مگر همین دولت امپریالیستی آلمان نبود که در دادگاه می‌کونوس سران درجه اول رژیم را محکوم و حکم بازداشتشان را صادر کرد. چرا آن کارشان خوب است اما این کارشان بد؟ یک انسان سیاسی باید با خودش صادق باشد.

اگر اعضای سازمان مافیا توسط دولت های اروپائی دستگیر شوند باید دست به اعتراض بزنیم؟ مجاهدین با سازمان مافیا چه تفاوتی دارند؟ تنها چون اپوزیسیون رژیم هستند باید از آن ها دفاع کرد؟ اگر فردا سران رژیم جمهوری اسلامی به عنوان اپوزیسیون دولت آینده ایران به کشورهای اروپائی فرار کردند و پناهنده شدند آیا باید به دستگیری آن ها هم اعتراض کرد؟ آیا مجاهدین (سران مجاهدین) با ایادی جمهوری اسلامی در محتوا و شکل، جز عمامه، چه تفاوتی دارند؟ آن ها پناهنده هستند یا توطئه گر؟ آیا همه ما قبول داریم که مجاهدین تروریست هستند؟ اگر قبول داریم چرا باید از تعقیب و دستگیری فلاحیان و رفسنجانی و... توسط دولت های غربی حمایت کنیم و از تعقیب و دستگیری مجاهدین ناراحت و معترض؟، اگر به صرف ایرانی بودن است پس رفسنجانی هم ایرانی است. خمپاره های مجاهدین جان رفسنجانی و خامنه ای را هدف قرار می دهد، یا جان افراد بی گناه را.

ما تنها می توانیم از حق انسانی مجاهدین در دفاع از خود و داشتن وکیل مدافع در دادگاه لاهه به عنوان شکنجه گر و جنایت کار جنگی دفاع کنیم و لا غیر. در راه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی وقتی اسم همکاری و وحدت می آید، هیچ کس حاضر به همکاری نیست. هر کس ساز خود را می زند و تعصبات

گروهی و خود خواهی های سازمانی شروع می شود. اما وقتی که سازمان مجاهدین در لیست تروریست ها جای می گیرند و وقتی دستگیر می شوند همه صحبت از وحدت و اتحاد در جهت حمایت از حق پناهندگی و حق مبارزه مجاهدین می کنند. آیا مبارزه مجاهدین برای مردم است یا برای خودشان، اگر به صرف کشتن پاسدار باشد، قاچاقچی های مرزی که بیشتر از مجاهدین پاسدار کشته اند؟ اگر این وحدت و یکپارچگی در دفاع از مجاهدین جای خود را به وحدت و یکپارچگی در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی داده بود، تا به حال ما از شر آخوندها خلاص شده بودیم.

سماع در آتش!

مهدي خوشحال

طي چند روز اخير تعدادي از خبرنگاران فرانسوي، در به در به دنبال ايرانياني بودند که به مسايل مجاهدين خلق و فرهنگ و آئين ايراني آشنا باشند. آنان پس از خبر شدن از اين که طي کمتر از يك هفته 10 مورد اعتراض خودسوزي براي آزاد کردن مريم عضدانلو از زندان انجام گرفته، شوکه شده و سؤال شان اين بود، مجاهديني که ايراني هستند، آيا همه ايرانيان در مواقع بروز حادثه بد چنين واکنشي از خود نشان مي دهند؟ آيا عمليات هاي انتحاري و خودسوزي، از فرهنگ ايراني، دين اسلام يا آئين زرتشت نشئت مي گيرد...؟!

از سؤال خبرنگاران فرانسوي بايد تعجب کرد. تعجب در اين جاست، فرانسه اي که يك قرن با ايرانيان روابط فرهنگي و دانشگاهي دارد و بسياري از دانشجويان ايراني پس از فارغ شدن از تحصيل در فرانسه، سوغات شان به ايران انواع ايدئولوژي هاي غربي و واژه هاي زبان فرانسوي بود، هنوز به اين حقيقت آشنا نيستند که مجاهدين خلق برغم 22 سال ميهماني در فرانسه، از ايدئولوژي شان گرفته تا ساختارهاي سياسي و نظامي شان، در خارج از کشور ايران نشو و نما داشتند و همواره ملهم از مبارزات خشونت طلبانه جنبش هاي افراطي جهان سوم در عصر دو قطبي بوده اند و اساساً انتحار و خودسوزي، در اسلام حرام است؛ زرتشت، گفتار و پندار و کردار نيك را مبلغ است و فرهنگ ايراني، فرز انگاني چون سعدي را تربيت کرده که پيامش بالاي درب سازمان ملل حك شده و فرهنگ ايراني، آن چنان از خشونت بري است که در طول تاريخ در مقابل اکثر خشونت طلبان متجاوزي چون عرب و مغول و تاتار و افغان و غيره، شکست خورده اند.

مجاهدين خلق اولين بار نيست و آخرين بار نيز نخواهد بود که با دولتي چون فرانسه دعوا و مشاجره دارند. آنان با فرهنگ فرقه اي و قبيله اي، با دنياي خارج از خودشان آن چنان زاويه دارند و در ستيز آشکار و پنهان به سر مي برند، تا

از این ره بتوانند نیروهای شان را سرِ پا نگهدارند و خود را تافته ای جدابافته از دیگران قلمداد کنند. عمرِ نزدیک به چهار دههٔ مجاهدین نشان می دهد که آنان با تمامی گرایشات فکری و سیاسی غیر مجاهدی در ایران، دعوا و مشاجره داشتند و در خارج از ایران نیز با همهٔ جهان زاویه جدی داشته و به تنها کسی که تمکین مطلق کرده اند، صدام حسین و بعث عراق بود. آنان همچنین در کشور عراق با اکثر نیروها و گروههای عراقی برخورد تبلیغاتی و نظامی داشتند و در ارتباط با فدائیان خودشان نیز کسانی که نمی توانستند یا نمی خواستند در هژمونی و ایدئولوژی رهبری مجاهدین نوب شوند، از اهرم زندان و شکنجه استفاده می کردند. بنابراین این نیرو مختصات سیاسی و ایدئولوژیکی خاص خودش را در جهان دارد.

انتحار و خودسوزی، در مناسبات و ایدئولوژی مجاهدین امری مقدس و موجه شناخته و پذیرفته شده است و یک ابزار دفاعی و تهاجمی نامیده می شود. مسعود رجوی، طی 9 سال اخیر و پس از این که زنش را به ریاست جمهوری آینده ایران انتصاب کرد، همواره و در هر نشست جمعی به نیروهای تحت فرمانش گوشزد کرد که شما یک مسئولیت و یک رسالت بیشتر ندارید و آن رساندن مریم به تهران است و شعار "مریم مهر تابان می بریمت به تهران" جزو شعارهای سیاسی و مذهبی و ارجح ترین شعار آرمانی مجاهدین خلق بدل شد. مسعود رجوی، در راستای رساندن زنش مریم قجر عضدانلو، توسط نیروهای نظامی اش به تهران، در سر فصل های مختلف، انواع تعهدات کتبی و شفاهی از آنان گرفته است. اعضاء را به قرآن مجید و دیگر کتب آسمانی سوگند داده و تمامی تعهدات اخلاقی، سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و ایدئولوژیکی مجاهدین را منوط به رساندن مریم به تهران برشمرده است. این بار مسئولیت، کوه ریاضت و هزینه سنگین و شکننده ی تهی شدن و تغییر شخصیت اعضاء را طلب می کرد. مسعود رجوی، رهبر عقیدتی مجاهدین، در بزنگاههای سقوط و انحطاط که ناچار به برپایی انقلاب ایدئولوژیک برای نیروهایش می شد، روح سادیستی و مازوخیستی را به نیروهایش می دمید و این روحیه را به الزامات مبارزه انقلابی و نظامی بر می شمرد و لازمهٔ سلامت و بقاء

آنان می دانست. با این حساب، نیرویی با بیش از 10 سال تلاش طاقت فرسا و پرداخت غیر انسانی ترین بهاء، بهایی که اصطلاحاً بدون بازگشت می شد و دیگر قادر نبود به جامعه عادی بازگردد و سلامت روانی اش را باز یابد، مریمی که می بایست با چنگ و ناخن و دندان، به تهران می برد، در مقابل چشمان بهت زده اش، دید که به زندان برده اند. حال واکنش مجاهدِ تهی و مسخ شده با آن همه پرداخت هزینه، مشقات، کوه ریاضتی که کمرش را خمیده و انواع تعهداتی که به رهبر عقیدتی اش سپرده است چه می تواند باشد، جز نشان دادن خشم و نفرتش به دشمن، جز تباہ کردن و سوزاندنش در میان شعله های آتش، جز رقصیدن عاشقانه در میان پنجه های مرگ، تا ذره ای از دینی که به مریم داشته و تعهدی که به رهبرش داده ادا کرده باشد؟!!

انفجار عاطفی و روانی، یگانه راه باقی مانده برای مجاهد خلق است که محور و ستون اصلی و نگهدارنده اش، شکسته و اگر او غیر از این کند، باید به جوهره مجاهدی و صلاحیت ایدئولوژیکی اش، شک کرد و غیرمجاهدش خواند!

عملیات های مایوسانه و خودسوزی که آخرین دستور تشکیلاتی و ایدئولوژیکی مجاهدین است و در اعتراض به دستگیری رهبران شان که از دیدگاه غربی ها باجخواهی، مازوخیسم و تروریسم نامیده می شود، اگر چه در کوتاه مدت ممکن است امتیازات صوری نصیب مجاهدین کند، اما، این، یکی دیگر از اشتباهات رهبری مستاصل مجاهدین بود که منافع آنی اش را فدای منافع درازمدتش کرد و بایست منتظر روزی باشد تا غربی ها انتقام چنین اعتراضات باجخواهی را آن هم در جوامع مدرن پس از این که آنها از آسیاب افتاد، باز پس گیرند.

علیهذا، در مقابل دستگیری سران مجاهدین توسط پلیس فرانسه، واکنش متضاد نیروها و شخصیت های ایرانی، گویای شناخت و عدم شناخت شان از ماهیت واقعی مجاهدین خلق است، مجاهدینی که پس از سی سال کار نظامی و زیر زمینی، عادت کرده اند حتی اهداف سیاسی و تشکیلاتی شان را پنهان کنند، ولی این بار عمق ایدئولوژی و نفرت شان از زندگی، برای ایرانی و غیر ایرانی رو شده است.

1- حمایتها؛ حمایت کنندگان از ماجرای اخیر مجاهدین در فرانسه، اکثراً

از میان نیروهای چپ و گروه‌های رادیکال و چند انجمن حقوق بشری بودند. این نیروها در هر بزنگاه و بهانه‌ای که مجاهدین خلق به دست آنها می‌دهند، تحت لوای مخالفت با ارتجاع و امپریالیسم، حمایت‌شان را از مجاهدین اعلام می‌دارند و دست آخر می‌گویند که ما به مجاهدین انتقاداتی هم داریم! طی دو سر فصل مهم و خطرناک دیگری که نیروهای ایرانی به حمایت از موقعیت مجاهدین برخاسته بودند، یکی در اوایل امسال در ارتباط با ضربه نظامی در عراق بود و دیگری در ارتباط با تروریسم خواندن مجاهدین از جانب اتحادیه اروپا. در ماجرای آخر، از کمیت و کیفیت اشخاص و نیروهای حمایت‌کننده کاسته شد و حداکثر 10 گروه و سازمان، از مجاهدین در مقابل قوه قضاییه فرانسه حمایت کرده‌اند. منتهی، دستگیری اخیر سران مجاهدین، مصادف با فعال شدن جنبش دانشجویی و فعالیت جدید سلطنت‌طلبان ایرانی بود که از میان نیروی سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه، نیروهای میانه سلطنت‌علیرغم تضادهای ماهوی که با مجاهدین داشتند، در راستای مخالفت با جمهوری اسلامی، از آنان حمایت کرده‌اند!

گروه‌های سلطنت و چپ رادیکال در راستای حمایت از مجاهدین گرفتار و مستاصل، قضاوتی که در مورد فرانسه دارند حیرت‌انگیز است. آنان را به اغماض و تسامح نسبت به سیاست‌های جمهوری اسلامی محکوم می‌کنند و بعضاً حتی فرانسه را امپریالیسم خوانده‌اند. از نگاه بعضی از این نیروها به ویژه خود مجاهدین، فرانسه تا زمانی که از مجاهدین خلق حمایت می‌کرد، مهد آزادی و دموکراسی بود، ولی در اثر مخالفت با مجاهدین که آنان را تروریسم و مضر منافع ملی فرانسه می‌دانند، امپریالیسم خوانده می‌شود. فرانسه تا زمانی که از دیکتاتور بغداد صدام حسین، حمایت می‌کرد خوب بود، ولی حال که صدام حسین نیست و نیازی به تحمل گماشتگانش ندارد، بد می‌شود. فرانسه و یا هر دولت اروپایی که حکمی علیه دولت تهران صادر می‌کند، خوب است و قوه قضاییه اش مستقل است، ولی اگر حکمی علیه مجاهدین که آنان را تروریست می‌نامند صادر کند، بد است و نقض حقوق

پناهنده محسوب می شود و قوه قضاییه با دولت، و دولت با تهران تباری کرده اند. فرانسه ای که در آن کشور حکم اعدام وجود ندارد، در اعتراض به سیاستهای قوه قضاییه اش که جدا از دولت کار می کند، طی کمتر از یک هفته 10 عملیات اعتراضی و خودسوزی انجام می گیرد، عراقی که به کشور مرگ و گورهای دسته جمعی معروف است، فراموش می شود تا برای حفظ ظاهر هم شده یک انتقاد آبی کرده باشند...!

اعتراض از نوع خودسوزی می کنند، چرا که خانم عضدانلو به زندان رفته است. چون که زندان بد است، نمادی از خشونت و بی عدالتی است. ولی زندان خوب است، برای بی گناه، و بد است، برای گناهکار! زندان خوب است، اگر که جای محرومان و مغضوبان و ستمکشان و بردگان و استثمارشدگان باشد، و اگر ستمگران و غضب کنندگان و استثمارکنندگان و زندان سازان، روزی و روزگاری، گذرشان به زندان افتاد، باید با حداکثر توان و حتی با خودسوزی، اعتراض کرد و عدالت را بی عدالتی خواند! خانم عضدانلو، حق دارد دیگران را زندانی کند، ولی چون خودش اعجاز و ناجی بشر است، نباید زندانی شود! خانم عضدانلو، قبل از چند ماه گذشته که به طور غیرقانونی به فرانسه فرار کرد، برای کمتر از 4000 تن از نیروها و فدائیان در عراق، بیش از 10 زندان ساخته بود. در سال 1373 در جریان سرکوب یک کودتای خزنده درون تشکیلاتی که به بهانه کشف نفوذی های دشمن انجام گرفت، بیش از 500 تن را زندانی و شکنجه کرد که حداقل 4 تن به نامهای پرویز احمدی، قربانعلی ترابی، الیاس کریمی و علی خوشحال، زیر شکنجه گران خانم مریم عضدانلو، کشته شده اند.

2- مخالفتها؛ حجم مخالفتها، به ویژه پس از عملیاتی انتحاری و خودسوزی، نزدیک به 30 شخصیت سیاسی و نویسنده ایرانی، طی نشر مطالب مستدل و گفتگوهای رادیویی، به ماهیت خطرناک مجاهدین پرداخته و آنان را مورد شماتت قرار داده اند. از میان مخالفین، نیمی فعالین و نویسندگان متمایل به چپ با دیدگاههای مدرن بودند و نیمی دیگر از اعضای قدیمی و جداسده از مجاهدین بودند

که در کشورهای اروپایی علیه سیاستهای مجاهدین فعالیت دارند. این که چرا اعضای جدا شده از مجاهدین که به هزاران تن بالغ می شوند، در شرایط شکست مجاهدین به میدان نیامده، اعتراض نکرده و حقوق ضایع شده شان را مطالبه نکرده اند، در ابتدا می بایست به نوع فعالیت‌های مبارزاتی شان در درون مجاهدین اشاره کرد که شیوه ای تخته گازی و فرسایشی بود و نیروها پس از خروج از سدهای سخت و جانگدازی که مجاهدین پیش پای شان قرار داده بودند، انگیزه و انرژی کافی به مبارزه سیاسی را ندارند. همچنین، اگر فرد جدا شده هم چنان آرمان‌های کهنه مجاهدین را با خود حمل کند، توان و جسارت موضع گیری در مقابل آنان را ندارد و سرانجام، می بایست در نظر داشت، نیروهای ناراضی در کدام مقطع و در چه تاریخی از مجاهدین جدا شده اند. مثلاً، اگر مجاهد ره‌اشده در دهه 60 از مجاهدین جدا شده باشد، درصد مخالفت اصولی اش بسیار پایین است و اگر در دهه 70 از آنان جدا شده باشد، حدوداً 50% و سرانجام مجاهد دهه 80 در اثر آکتیو شدن ماکزیموم اعتراض و نفرتش را به خطوط سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی و رهبری مجاهدین نشان خواهد داد.

در نتیجه، آن چه که انسان‌های مدرن و آزاد، خودکشی و خودسوزی مجاهدین را با تنفر یاد کرده و مورد مذمت قرار می دهند، خودسوزی، از دید رهبران مجاهدین، زیباترین سماع عاشقانه برای رهایی و آزادی شمرده می شود!

مرگ در فرقه

مریم خوشنویس

در دستگاه خداوندی مرگ جبر است، ولی اتخاذ شیوه مرگ اختیاری است؛ ولی در فرقه آقای رجوی مرگ زودرس جبر است و شیوه آن انتخابی است آنهم تنها از میان دو گزینه؛ اول خودکشی (ترجیحاً با سیانور)؛ دوم خود سوزی. رئیس این فرقه نسخه مشابهی نیز برای اعداد خود نوشته و مرگ را از باب جبر برای آنها تجویز و حذف (بخوانید ترور) را بعنوان شیوه آن طراحی کرده است.

پلیس فرانسه بر اساس اسنادی که از مقر خانم رجوی بدست آورده؛ اعلام داشته که مجاهدین مترصد ترور کسانی بوده اند که از جمع آنها جدا شده اند. در واقع آقای رجوی برای دوست و دشمن نسخه مرگ می نویسد و تنها شیوه اجرای آن است که تفاوت میان آن دو را از منظر ایشان تعیین میکند. اگر فرد با سیانور از دنیا برود، یک قهرمان انقلابی است که اسرار خلق را به امانت حفظ کرده و اگر خودسوزی را انتخاب کند بعنوان یک عنصر پاکبخته و با درک درست از وقایع که احساسات پاکش را با آتش زدن خود بروز داده، معرفی میشود و اگر جزو هیچیک از این دو گروه نباشد، باز هم مستحق مرگ است. ولی به شیوه ای دیگر و تحت عناوین متفاوت.

آقای رجوی با دکتربین، هرکس با ما نیست؛ بر ما است، در واقع جبهه ای گسترده از دشمنانی که باید بمیرند را علیه خودش باز کرده که هر روز به لیست آنها افزوده میگردد. هیچ بعید نیست در خانه تیمی آنها که بعداً و در جایی دیگر از اروپا کشف میشود، نام آقای ژاک شیراک به همراه عده ای از روسای دولتی فرانسه بعنوان عوامل رژیم؛ همکاران وزارت اطلاعات؛ مزدور و خود فروخته؛ جیره خواران رژیم ... لیست شده و طرح ترور آنها نیز آماده شده باشد.

دقیقاً بر همین اساس است که رهبری فرقه ها خود را از خدا بالاتر می دانند، چون خداوند قائل بر جبر و اختیار است ولی رهبران فرقه ها تماماً روی جبر تکیه میکنند؛ در حقیقت پلاتر می که نوشته و بعنوان مرامنامه و اساسنامه فرقه به آن

قسم مي خورند، افراد را متعهد ميکند که فکر نکنند و براساس دستورات تشکيلاتي عمل نمايند و به شکلي مغز شوئي ميشوند که جبر پذير باشند و عدول از آن را گناه مي دانند.

عمر طولاني مختص رهبران فرقه است و عمر متوسط متعلق به اعضاء و کاسه ايسان مي باشد. اما اگر بقيه افراد عمرشان به يك متوسط سني برسد؛ متهم به محافظه کاري؛ حمل تضاد؛ و مسئله داري ميشوند؛ در حقيقت فرد بايستي به استقبال مرگ برود تا مورد سؤال قرار نگيرد!

مرگ در فرقه آقاي رجوي يك موهبت و امتيازي است که عنصر انقلابي با گذار از يك پروسه تشکيلاتي و پس از درک مراحل انقلاب ايدئولوژيك به آن نائل ميگردد. هر چه عنصر رها شده زودتر خود را فدای رهبر فرقه نمايد، ميبين آن است که در سير تکاملي خود مرحله سوزي کرده که خود مایه عبرت ديگران و ابزاري براي تبليغات فرقه است.

خودسوزی مجاهدین

افشین زند

نمی دانم چرا با مشاهده عکس خودسوزی بعضی از اعضای مجاهدین، صحنه‌ای از فیلم (رمان) ۱۹۸۴ جورج اورول در ذهنم زنده شد؛ صحنه‌ای دلخراش، آنجا که دختر و پسری را که خارج از قواعد ایدئولوژی با یکدیگر هم‌آمیزی کرده بودند، در میان انبوه نوب شدگان در ایدئولوژی به میدان شهر می‌آورند و یکی از سران حزب - زنی با هیئت نظامی- همچون حاکم شرع رژیم اسلامی شروع به خواندن کیفرخواست می‌کند و سپس در میان غریو شادی و هلهله و کف زدن حضار که بر اثر هیجان بر خاسته‌اند، دخترک را با طنابی که به وسیله جمعیت مسخ شدگان در ایدئولوژی کشیده می‌شود، بدار می‌آویزند. سپس پسر را می‌آورند و در میان همان طناب که اینک بصورت دایره‌ای بر روی زمین پهن شده، قرار می‌دهند و "نوب شدگان در ولایت" اینبار او را - همچون قورچیان و قزلباشان صفوی- به دندان می‌گیرند و زنده زنده می‌خورند! در همین هنگام، دختری که فرو رفتن در خلصه ایدئولوژی از او مجنونی متحرک ساخته، به اطرافیاناش "روزتان بخیر" می‌گوید و...

ایدئولوژی دقیقاً همین است: ویروس ذهن.

وقتی انسان، فرمانبرداری از ایدئولوژی - فرقی نمی‌کند چه نوعش- را بعنوان "تنها اندیشه غیر قابل تغییر و راه‌نما" می‌پذیرد، و عبارتی در آن نوب می‌شود، - ناخودآگاه- با از دست دادن اراده و قدرت تصمیم‌گیری از شکل و شمایل انسانی خود خارج می‌گردد. او به عروسک و ابزاری در دست سران حزب بدل می‌شود که با هر چرخشی در مشی حزب، او را نیز بدنبال خود می‌کشند. نمونه بارز این "خودگم کردنها" را می‌توان در فرهنگ متحجر شهادت‌طلبی و جانبازی در راه پیشوا مشاهده نمود که هم اکنون در فلسطین بوسیله اعضای حماس اجرا می‌شود و

جان انسانها را می‌گیرد و از آن وخیم ترش را نیز همین چند روز اخیر در کالبد خودسوزی اعضای مجاهدین خلق شاهد بودیم.

روزنامه تورنتو استار، یکی از معتبرترین نشریات کانادا، پریروز صفحه نخست خود را به عکس بزرگی از دختر محببه‌ای اختصاص داده بود که روز قبلش در اتاوا بر اثر خودسوزی جانباخته بود. در بالای عکس، بدرشت، و از زبان مادر دختر آورده بود که "من به خودسوزی دخترم افتخار می‌کنم!" حرکت حرفه‌ای روزنامه با بزرگ نمائی روسری و آن تیتر پر طمطراق، بلافاصله انتحاری‌های فلسطینی را در ذهنها تداعی می‌کرد. یعنی با این کار، عملکرد سازمان فناتیک اسلامی مجاهدین را با خط مشی سازمان فناتیک اسلامی حماس پیوند زده بود، و چه درست هم. و پس از آن، انسان روشن ضمیر با خود می‌اندیشید، "کسی که جان خود را با چنین شقاوت و خشونت بی سابقه‌ای در راه "هیچ" فدا کند، آیا حاضر نخواهد بود ملتی را با بمب اتمی از صحنه گیتی حذف نماید و اما در حاشیه این عمل وحشیانه که هیچ نامی بجز حماقت نمی‌توان بر رویش گذارد، شاهد بودیم که برادران دوقلوی اسلامگرایان، یعنی کمونیستها تنها کسانی بودند که در لفافه حرکت "خودسوزانه" مجاهدین را به مثابه "قهرمانی" و "شهادت طلبی" ستودند و بتبع، برگ دیگری از واقعیات تاریخی را روبروی همه مان گشودند که: "در جوهر همه انسانهای ایدئولوژیک، شباهت غریب و انکارناپذیری وجود دارد و آن بی ارادگی و فرمانبرداری کورکورانه از خطوط تعیین شده توسط سازندگان ایدئولوژی است. و براستی که اینگونه اندیشیدن و زندگی کردن و نفس کشیدن هیچ به انسان نمی‌ماند، چرا که شرط اولیه انسان بودن آزاد اندیشی و داشتن حق رأی است".

شنبه ۷ تیر ۱۳۸۲

فرقة خود سوخته

محمد حسين سبحانی

بطور عام و کلاسیک فرقه ها ویژگی های مشخصی دارند، ولی شاخص اساسی و بنیادی برای شکل گیری و تکامل یک فرقه از جمله یک فرقه مذهبی، داشتن رهبر خودخوانده و انتصابی می باشد، انتصابی بدین معنی که خودش، خودش را منصوب کرده است.

رهبران فرقه ها با استفاده از عنصر "تلقین" (در بعضی از فرقه ها اساساً با روش هیپنوتیزم نکات مورد نظر رهبر فرقه به اعضا منتقل می شود) و بکارگیری روایت های مذهبی تحریف شده، نقش خدا را برای اعضای فرقه ها بازی می کنند و هر چقدر که رهبر فرقه لازم ببیند، فرقه و اعضای فرقه را به سمت خرافات و مطلق انگاری و ستایش خود و دو قطبی دیدن مسائل ایدئولوژیک و سیاسی به پیش می برد، تا دیکتاتوری "خدای فرقه" برای مدت بیشتری تأمین شود.

در این بستر، فرقه ها بطور خودجوش و اتودینامیک محصولات ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی خود را تولید و پرورش می دهند، که بعدها این محصولات تبدیل به "ویژگی های" یک فرقه می شوند و در فرقه به عنوان "روش و منش" نهادینه می شوند.

یکی از محصولات ایدئولوژیک فرقه ها، از جمله فرقه سازمان مجاهدین تربیت اعضاء و کادرهای مطیع و سربه زیر و کور می باشد، قربانیان فرقه باید ابتدا "روح" و سپس در صورت صلاحدید رهبر فرقه "جسم" خود را بسوزانند.

قبل از سقوط رژیم صدام حسین، آقای رجوی با پیش بینی شرایط سخت آینده در عراق بیش از 200 تن از کادر های مورد اعتماد این فرقه را به فرانسه گسیل داشت که مریم عضدانلو همسر رهبر فرقه نیز در بین آنان بوده و با گذرنامه جعلی وارد خاک فرانسه شده است.

دولت فرانسه نیز با توجه به حضور این گروه تروریستی در خاک خود، در تاریخ هفدهم ژوئن اقدام به دستگیری مریم رجوی به همراه 166 نفر دیگر از مسئولین عالیرتبه سازمان مجاهدین کرد.

نکته قابل تأمل، عکس العمل این فرقه تروریستی در رابطه با دستگیری همسر رهبر خود می باشد، که افکار عمومی در اروپا را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد و مردم فرانسه به یک ارزیابی واقعی از این فرقه ایدئولوژیک دست پیدا کردند.

دستور رهبری فرقه به سوزاندن "جسم" اعضای فرقه بعد از دستگیری همسرش، عکس العمل این فرقه تروریستی بود که صدیقه مجاوری و ندا حسینی در این راه قربانی شدند.

البته سوزاندن "جسم" قبل از سوزاندن روح برای رهبری این فرقه امکان پذیر نبود و به همین دلیل در باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک این فرقه در سال 1364 ابتدا "روح" تمامی اعضاء و مسئولین فرقه را به ترتیب سوزاند. تئورسین های این فرقه در یکی از سایت های اینترنتی خود (جبهه همبستگی) در توجیه این خودسوزی ها نوشته اند:

"بیاد دارم که توسط یک چریک فلسطینی آموزش نظامی می دیدم، در آموزش هایمان به نارنجک رسیدیم. نکته ای که بارها روی آن تأکید می شد این بود که وقتی نارنجکی به سوی ما پرتاب شد و فرصتی برای فرار همه نبود، اولین کسی که نزدیک به نارنجک است باید خود را روی نارنجک پرتاب کرده تا درصد آسیب رسی به رفقا را کاهش دهد. حال نارنجکی را دست کثیف امپریالیسم و ارتجاع به سوی مجاهدین پرتاب نموده و عده ای با فداکردن خویش می خواهند تشکیلاتشان را نجات دهند، اعتراض می کنند".

خانم مریم رجوی نیز خود بعد از دستگیری عبدالله اوجالان رهبر pkk در نشست عمومی در عراق خطاب به اعضای سازمان گفته بود:

"شما بی غیرت هستید، اگر روزی این اتفاق برای مسعود بیفتد و خود را تک تک نسوزانید؟"

البته برای افکار عمومی و به خصوص مردم فرانسه این خودسوزی ها بسیار عجیب و آنها را شگفت زده کرده است، ولی واقعیت این است که محصول و نتایج کار فرقه های ایدئولوژیک چیزی جز خشونت و تروریسم نخواهد بود. وقتی که آقای رجوی در همین خاک فرانسه و در بحث های درون فرقه ای باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک می گفت:

«من فولاد آب دیده می خواهم»

و عکس های مسعود و مریم در پایگاه ها و قرارگاه ها و اتاق های کار و سالن های استراحت و حتی اتاق های خواب خصوصی افراد بالا می رود و بر در و دیوار نقش می بندد، ستایش "خدای فرقه" هر لحظه در عکس و شعار بر اعضای فرقه تلقین می شود و این ستایش سرانجام به مرحله ای می رسد که فرد به راحتی برای اثبات تقدس ستودنی خود، خود را می سوزاند.

انسان ذوب شده در یک ایدئولوژی یا یک آیین یا یک مذهب که آتش بر جان خود می زند، آیا نمی تواند بخاطر همان ایدئولوژی و همان مذهب و آیین جان هزاران انسان دیگر را نیز به آتش بکشد؟

مگر تروریست های فرقه القاعده در یازدهم سپتامبر این کار را نکردند؟ چه تفاوتی بین فرقه "دیوید کوروش" امریکایی که بر اساس یک تفکر خرافاتی (روزی کالسکه ای از کهکشان برآمده و آنان را به سوی جاودانگی و بهشت خواهد برد) بنا شده است، با فرقه مجاهدین خلق وجود دارد؟

دیوید کوروش، رهبر فرقه بعد از محاصره پایگاهشان توسط پلیس آمریکا دستور به دادن زهر به همدیگر و حتی کودکان یکدیگر داده و قتل عام جمعی را تجویز می کند.

آقای مسعود رجوی و خانم مریم رجوی نیز برای در رفتن از مهلکه پلیس فرانسه به تجویز خودکشی و خودسوزی اعضای این فرقه پرداخته است. آیا بطور واقعی تفاوتی اساسی بین فرقه دیوید کوروش و فرقه مسعود رجوی وجود دارد؟

جالب است بدانید که با توجه به عکس العمل بسیار منفی افکار عمومی و مردم اروپا نسبت به خودسوزی ها، سازمان مجاهدین و رهبر این فرقه مدعی شده اند که این یک حرکت تشکیلاتی نبوده و بلکه یک حرکت خودجوش بوده است که اعضای فرقه بطور خود بخودی اقدام به آن کرده اند.

در صورتی که هر کس با این فرقه آشنایی حداقل نیز داشته باشد، متوجه می شود که هیچ کدام از اعضای سازمان بدون اجازه این فرقه آب هم نمی توانند بخورند.

فرقه ای که اعضای فرقه را سیستماتیک ملزم می کند تناقضات جنسی و حتی خواب هایی را که در شب دیده اند نیز بنویسند، و روزانه غسل هفتگی و نشست عملیات جاری (نشست بیان تناقضات جنسی روزانه) انجام بدهد، و برنامه کار اجرایی روزانه عضو باید از قبل توسط تشکیلات چک و ok بشود، چگونه می تواند به صورت خودجوش عمل خشونت آمیز آتش زدن خود را بدون دستور این فرقه انجام بدهد؟

البته چون رهبر فرقه فکر می کرد که افکار عمومی اروپا و بخصوص فرانسه برای این خودسوزی ها کف خواهند زد، و برای آنها دلسوزی خواهند کرد، و آنان را افرادی شجاع و فداکار خواهند پنداشت، در ابتدا تلاشی برای پنهان کردن دستور تشکیلاتی این خودسوزی ها نداشتند و توسط برادر مجاهدشان منصور قدرخواه، در سایت اینترنتی خود (ایران لیبرتی) اعلام کردند:

"صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه های مشترک اش با رژیم جنایتکار آخوندی پایان ندهد مصمم اند که خود را به آتش بکشند".

آقای منصور قدرخواه توضیح نمی دهد که این لیست در دست چه کسی هست؟

و کدام مسئول تشکیلاتی تصمیم گیرنده در رابطه با این افراد برای خودسوزی است؟

سازمان مجاهدین قصد دارد که بگوید که صدیقه مجاوری و ندا حسنی از هواداران این فرقه بوده اند و درچارچوب دستورات تشکیلاتی نمی توانسته اند برای خودسوزی تصمیم گرفته باشند.

در صورتی که عکس های این خانم ها بر روی تانک ها در عراق سند معتبری بر این است که آنها از اعضای حرفه ای و تشکیلاتی سازمان بوده اند و اگر فرض بگیریم که آنان هوادار سازمان بوده اند که دست به خودسوزی زده اند، تکلیف مرضیه باباخانی و محمد ثانی از اعضای شورای مرکزی و مسئولین ارشد سازمان مجاهدین که دست به خودسوزی زده اند، چه می شود؟

خانم مرضیه باباخانی که از مسئولین دفتر خانم مریم رجوی در اوور سورواز، بوده است نیز هوادار بوده و خارج از دستور تشکیلات تصمیم گرفته است؟ محمد ثانی که حداقل از سال 1364 عضو شورای مرکزی سازمان بوده است نیز طبق دستور تشکیلاتی ملزم به خود سوزی شده است؟

روزنامه پاریسین در تاریخ 19 ژوئن نوشته است:

"که قبل و بعد از خودسوزی با تلفن دستی چند خبرنگار تماس گرفته شده و از جانب سخنگوی روابط خارجی شورای ملی مقاومت اسم شخص خودسوزی کننده را اعلام داشته است".

یا در همان روزنامه اشاره می شود:

"بعد از خاموش کردن آتش یکی از خودسوزی کننده ها یکی از مجاهدین به خبرنگاری پیشنهاد عکس بهتر و قشنگتری را از مراسم خودسوزی به وی داده است".

همه این موارد نشان دهنده یک کار هماهنگ و تشکیلاتی برای نشان دادن خشونت و خودسوزی ها بوده است که صد البته از این فرقه جز این انتظاری نمی رفت.

اما در رسانه های تبلیغاتی این فرقه مشاهده می شود که این مسئله القاء و تبلیغ می شود که اقدام خودسوزی در فرقه سازمان مجاهدین ناشی از وجود جسارت و شجاعت و در افراد خودسوزی است و... ولی این گونه نیست.

کسی که چشم هایش را "کور" کرده اند و نمی تواند جلوی خود را ببیند، شجاع نیست. جسارت از آن انسان آگاه است و نه برده مطیع.

شجاعت از آن کسی است که لنگ نیست و می تواند روی پاهای خودش راه برود، و نه کسی که روی پاهای رهبر فرقه اش راه می رود.

درام خودسوزی مجاهدین

هدایت سلطانزاده

خودسوزی اعضای سازمان مجاهدین در پاریس و لندن، به دنبال حمله خشن پلیس فرانسه به آنان مستقل از اینکه نیات دولت فرانسه در این حمله چه بوده است و یا اینکه تضعیف آنان به نفع و یا ضرر چه گروهی تمام شود، خود درخور توجهی جدی است. طبعاً مجاهدین ابزار دیگری برای نشان دادن اعتراض خود داشتند و برای آنان بکارگیری برجسته‌ترین حقوق دانان برای دفاع از حقوق خود کار دشواری نبود. لیکن این توسل به خودسوزی، که نمیتواند بدون تایید و یا تشویق ضمنی رهبری مجاهدین باشد، علامت نمادی بسیاری از چیزها است. هشدار است به همه ماها، به همه سازمانها و گروههای سیاسی از هر طیف و رنگی، که چگونه یک سازمان و یا یک فرد با انحلال خود در یک مذهب و ایدئولوژی به حد فرقه‌ای شیطان پرست تنزل پیدا می‌کند. خطر در همین جاست. انسان نوب شده در یک مذهب و آئین که آتش در جان خود میاندازد، به آسانی میتواند به خاطر همان مذهب و آئین، هستی میلیونها انسان دیگر را نیز به آتش کشد. برای او مرز ممنوعه‌ای وجود ندارد. ممکن است پاره‌ای این را اقدامی شجاعانه و ظرفیت جانبازی تلقی کنند که به آسانی در هر انسانی نتوان یافت. در این نکته درجه‌ای از حقیقت وجود دارد که حقیقتی بزرگتر را پنهان میسازد، و آن اینست که چگونه انسان هویت خود را از دست می‌دهد و با حل شدن در ادراکی و هم آلود که آنرا حقیقتی مطلق میپندارد، از دیدن حقایق واقعی باز میماند و خود به کوری مطلق میرسد. شجاعت از آن انسان آگاه است و نه برده‌ای مطیع.

سازمان مجاهدین از بیست و چند سال قبل به این سو، به عنوان یک سازمان سیاسی گام به گام خود را سوزانده بود و خودسوزی پاره‌ای از افراد آن، فرجام تلخ راهی است که این سازمان و رهبری آن در طی دو دهه طی کرده است. از خرداد ۱۳۶۰ به این سو، رهبری سازمان مجاهدین بجای باز بینی راه خطا آمیز

خود و پذیرش انتقاد پاره‌ای از اعضاء و هواداران و یا فعالین سیاسی خارج از تشکیلات خود، سعی در بی‌خطا جلوه دادن خود کرد. کوچکترین انتقادی با داغ تکفیر «بریده» و «عامل جمهوری اسلامی» و القاب هم‌ردیف آن پس رانده شد. از آنرو، هر شکستی پیشاپیش در حکم یک پیروزی بود و هر خطائی بهترین کردار سیاسی ممکن در هر مقطع مشخصی از زمان. اخراج آنان از فرانسه بمثابه یک «پرواز تاریخی» به همجواری میهن و به سلاخی فرستادن سرخپوست وار گروه وسیعی از کادرها و هواداران خود به عنوان «عملیات فروغ جاویدان» جلوه داده شد و بی‌اخلاقیهای شخص رجوی به مثابه یک «انقلاب ایدئولوژیک» و رهائی زنان. دنیائی مالمخولیائی شکل گرفت که در آن هیچکس خود نبود. رهبری مجاهدین هرگز کوچکترین انتقادی از این عملیات جنون آمیز خود نکرد و به قول حافظ:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
انتقاد همزاد آدمی و بیانگر گوهر خرد اوست در بازبینی رخدادهای راهی
که طی کرده است تا در مسیر پر سنگلاخ زندگی از افتادن در چاله‌های دیگر حذر کند. زمانی که درچه داوری خرد و روشنائی اندیشه بسته شد، دنیای تاریک و هم و خرافه شکل می‌بندد. در چنین دنیای مسخ شده‌ای، تنها ارواح شریر و شیاطین میتوانند حکم برانند و نیاز به موجوداتی مسخ شده در اطراف دارند. شمای فکری ایکه خود را بدان آویزان کرده‌اند اهمیت تعیین کننده‌ای در جوهره آن ندارد و ممکن است خود را به صورت پرستش یک مذهب، یک سازمان و یا یک فرد و یا اندیشه‌ای عرفی خود را نمایان سازد. این دیگر نه رابطه‌ای بین انسانها که رابطه شیطان و شیطان زدگان است. از این نظر، درام خودسوزی مجاهدین دنیای دیگری را به نمایش میگذارد، دنیای تاریکی که گرم ابریشم ذره ذره در اطراف خود میبافد و فرجام آنرا از پیش میتوان دریافت.

راستی چه تفاوتی هست بین این اقدام خودسوزی و اقدام دارو دسته‌های شیطان پرست در آمریکا که بر پایه تصویری خرافاتی که کالسکه‌ای از کهکشان

برآمده و آنان را به سوی جاودانگی خواهد برد، به فرمان رهبری زهر به همدیگر و حتی کودکان خود داده و قتل عامی جمعی را به جان میخرند؟ چه تفاوتی هست بین دیوید کوروش شیطان پرست و رهبری سازمان مجاهدین که برای در رفتن از مهلکه، به آسانی به تجویز جنایتی پرداخته است؟ این مراسم قربانی دار و دسته شیطان پرست است که کوری خرد را در جنایتی خوفناک به تماشا نشسته است. این هراس و هشدار است به همه سازمانها که چگونه از افراد خود میتوانند بردگانی مسخ شده بسازند که با اشاره رهبری سر بر دیوار کوبند.

سازمان مجاهدین در بیست سال گذشته تاریخ اندیشی و خرافه پرستش رجوی و سازماندهی شبه فاشیستی در پیکره تشکیلات خود را رواج داده است. اگر رواج شعار «امام امت» و «امت امام» از سوی حزب اللیها، از نظر روانشناسی سیاسی آغازی بود بر شکل گیری یک دولت توتالیتر در ایران که خمینی بارها آنرا به صورت رابطه گله و چوپان ترسیم کرده بود، شعار «رجوی ایران» و «ایران رجوی» نیز تقلید مضحکه واری بود از همان شعار حزب الله.

این رابطه خوفناک، یک انسان را از هویت آدمی خود خالی میسازد و آنرا به صورت رابطه برده و برده دار و شیطان و شیطان پرست در میآورد. این دنیای مالیخولیائی همواره در کمین ما نشسته است.

گفته در بستر مرگ میگفت روشنائی بیشتر، روشنائی بیشتر! کاش روشنائی خرد، پرتوی بر این رابطه خوفناک و وهم آلود می انداخت!

دور است ره چشمه در این بادیه هشدار / تا غول بیابان نفریید به سرایت!

دوشنبه ۲ تیر ۱۳۸۲

خیانت به امید و اعتماد يك نسل

جمشیدطهماسبی

"می روم تا در کوهستانها آتش برافروزم، چرا که خون من از خون کبوتران خونین بال میلشیا رنگین تر نیست!"

قسمتی از پیام تودیع آقای رجوی بعد از براه انداختن هیاهو برای فرار از پاسخگویی به فرار گرفتن در کنار صدام حسین به بهای خیانت به آرمانهایی که به امید تحقق آنها، پاکترین فرزندان ایران همه چیز خود را در طبق اخلاص گذاشته بودند و مزورانه مسعود رجوی به آن نام "پرواز تاریخساز" نهاد.

و بعد از سالیان، وقتی که دیگر جای هیچ شک و شبهه ای در به بن بست رسیدن مسیری که در پیش گرفته شده، نبود، با فرار به جلو رو به کادرها در یک نشست شورای مرکزی گفت، حرکت ما از ابتدا عاشورا گونه بود. یعنی پذیرش سوختن و نابودی همه چیز.

اما این خیمه شب بازی و دامن زدن به احساسات، نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه به سردرگمی

و انبوه سئوالات را به سئوالات پیشین و پاسخ نگرفته بچه ها افزود.

و طبق معمول در این صحنه گردانی مریم عضدانلو وارد شد و به اصطلاح تیغ کشی را شروع کرد و افزود، شرم هم خوب چیزی است، این شما هستید که باید پاسخگویی رهبری باشید که چرا تا بحال رهبری را به تهران نبرده اید!

آری تعجب نکنید. زیرا هرم بهاء پرداختن در مجاهدین معکوس است. این پایین است که همیشه باید پرداخت کننده تا بی نهایت، زمانی عملیات انتحاری، حال با خود سوزی، باشد و حتا پاسخگویی بن بستها و شکستهای طرحهایی که گاه بیشتر به یک جنایت، مثل به قتلگاه فرستادن که بر آن نام فروغ جاویدان گذاشته شد، باشد.

چرا که رهبري معصوم است و متصل به امام زمان که مطلقاً اشتباه نمي کند و شان او مهم تر از اين حرفهاست که بشود از او سؤال کرد. تا چه برسد به حساب پس دادن.

اگر شنيدن خير به کام آتش فرستادن هاي آقاي رجوي اين روزها موجي از شوک ايجاد کرده است، چيز تازه و دور از انتظاري نبوده و نيست.

مگر نبود در او ايل سالهاي دهه 60، براي بيرون کشيدن کادر رهبري "دفتر سياسي آن وقت" حتا کودکان "امثال داريوش سلحشورها و..." و يا دختران نوباوه اي امثال گوهر ادب آواز را به صحنه نفرستاد تا با تکه تکه کردن خودشان به اصطلاح فضايي ايجاد کند تا در پرتو آن فضا بتواند کادر رهبريش را از زير ضرب خارج کند؟!

مگر نبود در پايان جنگ ايران و عراق با به قتلگاه فرستادن هزاران نفر براي فرار به جلو و گريز از پاسخ به بن بست به اصطلاح خودش "بيمه کردن ارتش آزاديبخش" دست به جنايت جنگي زد.

و در امتداد همين خط امروز نيز با بهانه قرار دادن حمله ماموران فرانسوي، دست به دلخراش ترين کارزار آدم سوزي زده و اگر ذره اي انسانيت هنوز در وجودش مي بود، مي بايست خودش را به آتش مي کشيد تا حداقل به قول خودش که گفته بود، بگذارد پرونده مجاهدين آبرومندانه تر بسته شود!

اما هيئات که او هنوز با اصرار براي ادامه اين مسير شيطاني با تنزل کردن به يک فرقه و سکت مذهبي مثل سکت ديويد کوروش شيطان پرست، تلاش مي کند با چنگ و دندان جاي خالي صدام حسين را با به خدمت در آمدن به "امپرياليسم" آمريکا پر کند. ولي از آنجايي که ديگر کوس رسوايي خيانتهاي او عالم گير شده است، براي ارباب جديد نيز اگر غير ممکن نباشد، حداقل ساده نيست به خدمت گرفتن او.

و جاي تعجب اينجاست که بسياري از سازمانها و اشخاص، باز هم در دامی که او براي فرار از پاسخگويي و نجات خودش از مهلکه اي که در آن گير کرده،

افتادند و تحت تاثیر احساسات به ابراز همدردی و همراهی با جار و جنجال های مظلوم نمایانه او قرار گرفتند.

اگر چه همین افراد حال که پرده فرو افتاده و طرح ترور جدانشدگان از دایرة شیطانی او توسط ماموران فرانسوی برملا گردیده است، پنداری شاخ در آورده اند! مگر ما سالهای مدیدی نیست که فریاد می زنیم عین گفتار آقای رجوی را، "حال ما دستمان بسته است، اما چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم حنا اگر شده با دست خالی از هیچ یک از این افراد(جدا شدگان معترض) نخواهیم گذشت".

ولی این فریادهای در گلو خفه شده بود و انگار آقایان کر بودند و پاره ای نیز هنوز منتظر هستند که این نیت پلید محقق شود و بعد تعزیه به راه بباندازند.

مجاهدین قصد ترور ناراضیان و اعضای سابق خود در

خاک اروپا را داشتند

مسعود طیبی

مجاهدین پس از ضربه استراتژیکی که در خاک عراق با خلع سلاح داوطلبانه شان! توسط آمریکا خوردند و به تصمیم رهبری و شخص مسعود رجوی یک شبه مدال صدام حسین را از روی سینه شان برداشته و مدال ارتش آمریکا را جایگزین آن کردند و به عنوان یک نیروی وابسته و عمیقاً دلبسته به آمریکا و تصمیم گیری هایش در انتظار به خدمت گرفته شدن هر چه جانانه تر، لحظه ها را می شمردند.

اما در بازتاب این تصمیم گیری به اصطلاح خودشان تاکتیکی! به ناگهان موج دلسردی و دلمردگی عجیبی بیش از گذشته در روح و روان تمامی کادرها و اعضای سازمان جاری گردید. اگر چه مسؤلیت تمام عیار استراتژی شکست خورده مجاهدین بنا بر گواهی تاریخ و گفته های شخص خودش، بر عهده مسعود رجوی است.

- تحلیل غلط از شرایط ایران

- یکسونگری و دگماتیسم وحشتناک

- خود بزرگ بینی بی همتا

- جنگ و ستیز با همه نیروهای سیاسی

- برقراری دیکتاتوری عنان گسیخته در خاک محدود شده عراق و تاسیس

زندان و شکنجه گاه

- تحویل ناراضیان به دولت ایران از طریق وزارت اطلاعات عراق

- برگزاری مراسم امضاگیری بر مبنای اعلام تعهد و سرسپردگی تا پایان

عمر به مسعود و مریم و...

همه و همه قدم هایی بودند که سازمان مجاهدین را از یک نیروی سیاسی تعریف شده به یک سکت بسته و فرقه مذهبی تنزل داده است. مجاهدین در تحلیل های درونی شان از سالیان گذشته به- گواهی تمامی اعضای جدا شده- برآورد کرده بودند در صورت شکست، تمامی ناراضیان خود را در خاک اروپا حتی با سلاح سرد خواهند کشت و مسعود رجوی این فرمان را به همه اعضا و کادرها ابلاغ کرده است و در همین رابطه بیان میکرد زندانهای اروپا (یعنی همین جایی که خانم مریم رجوی هم الان سعادت حضور در آنجا برایش فراهم شده است) همانند هتل های چهارستاره ای است که به شما در صورت دستگیری سخت نخواهد گذشت.

اکنون پس از شکست تمام عیار استراتژی ارتش آزادیبخش که با فریب راه اندازی جنبش اجتماعی از داخل - حمله نظامی از خارج) رشیدترین فرزندان مردم ایران را به صحراهای عراق برد تا در خدمت یکی از دیکتاتورترین حکومت های جهان قرار دهد، زمان اجرای این فرمان «رجوی ها» فرا رسیده است.

به گزارش روزنامه «لوفیگارو» یکی از اهداف مجاهدین در خاک اروپا

ترور اعضای ناراضی سابق شان بوده است ولیکن ضربه کمرشکن 17 ژوئن، با هجوم پلیس ضد تروریست فرانسه به 13 پایگاه و دستگیری 165 تن از کادرهای بالای سازمان مجاهدین که کنترل اصلی ترین پایگاه فرماندهی سیستم های آنان در اروپا و آمریکا را بر عهده دارد، این فرصت را از آنان گرفت.

آری گناه ما ناراضیان این بوده و هست که «اسرار هویدا می کردیم» وگرنه هیچ نیازی به کشتن ما سرکشان! که- پایمان را از گلیم رهبری بیرون گذاشتیم- نبوده و نیست. در دنیای ارتباطات و عصر آگاهی توده ها و صیوری و شکیبایی برای تحمل نظرات دیگران، این است روش و منش سازمان مجاهدین خلق ایران.

این چنین است که آنان قدم در جای پای سلف تاریخی خود یعنی - خمینی - میگذارند و تنها چاره را ترور ناراضیان خود در خاک اروپا می بینند، با این تفاوت که رژیم خمینی در اوج پیروزی و سرمست قدرت «بختیار ها را در اروپا

ترور میکرد» ولی مجاهدین در اوج شکست و حضيض استیصال دست به این اقدام میزنند و چون – دائی جان ناپلئون! – فرمان قتل صادر می کنند.

باید گفت: دایي جان ناپلئون، آرزو بر جوانان عیب نیست، برای شما چطور؟ ولی اما تاریخ را بنگرید که قاضی بروگر همان قاضی سرشناسی است که پرونده جنجالی قتل بختیار توسط تروریست های اعزامی از تهران را در فرانسه بر عهده داشت و اکنون پرونده تروریست های اعزامی از عراق را به جریان انداخته و مجاهدین را به پای میز عدالت در فرانسه فرا خوانده است.

به آگاهی مردم ایران و نیروهای آزادیخواه میرسانیم که بر اساس اطلاعات مشخص، تصمیم نهایی اجرای چنین نقشه ای پس از برگزاری سمینار جادشدگان مجاهدین در پاریس، به تاریخ 18 آوریل 2003 که به ابتکار بیش از 30 تن از مجاهدین رها شده از چنگال مجاهدین در کلوپ مطبوعاتی فرانسه ترتیب داده شده بود و وسیعاً توسط رادیوهای فارسی زبان بین المللی از جمله رادیو فردا، رادیو آمریکا، بی بی سی و رادیو فرانسه منعکس گردید، اتخاذ شده است. در این سمینار ما به عنوان جریان جدا شده از سازمان، آینده مجاهدین و اهداف شان پس از حمله آمریکا به عراق را مورد بحث و بررسی قرار داده بودیم، از این تاریخ است که اقدامات عملی در مسیر اجرا گرفته بود.

– جهت افکار عمومی و روشننگری سیاسی، فیلم برگزاری این سمینار که پس از انقلاب سال 1357 در درون سازمان مجاهدین اولین نمونه و در نوع خود بی سابقه میباشد، در دست تهیه است و بزودی در معرض نمایش عموم قرار خواهد گرفت و به همین دلیل بوده است که رهبری مجاهدین آنرا انشعاب و جریانی رو به رشد تلقی کرده و فرمان اجرای عملی آنرا در دستور کار قرار داده بود و برای تدارک چنین عملیاتی، کادرهایی همچون «بیژن رحیمی» از عناصر و کادرهای ضد اطلاعات و حفاظت مسعود رجوی، وارد خاک اروپا شدند.

البته از همان زمان، مراجع قانونی و پلیس کشورهای ذیربط بلافاصله در جریان امر قرار گرفتند و مجاهدین خواب می بینند که بتوانند چنان رژیم خمینی

مخالفین شان را قبل از پیروزی، از سر راه بردارند. من شخصاً فیلم و سند
ارزشمندی در اختیار دارم که شخص آقای (محمد علی جابرزاده عضو ستاد
فرماندهی و مسئول کمیسیون مطالعات استراتژیک) در 13 سپتامبر سال 2002 از
طریق تلویزیون رسمی مجاهدین علناً فرمان قتل مرا «مسعود طیبی» را بیان کرده
است و این سند در هر دادگاه صالحه قابل ارائه است و بخشی از این سند از
تلویزیون اروپایی پخش شده است. ARTE

آری این است سرنوشت صادقترین فرزندان این آب و خاک که به قول
دوست هم‌دردم اقیانوس صداقت خود را به پای کسانی ریختند که قلب شان گنجایش
کوزه ای آب را هم نداشت. همانی که با انواع فریب و سرکوب در منتهای مغزشویی
های مزورانه و مسمن‌کننده سعی در به بند کشیدن روحی و جسمی افراد کرده و می
کنند و در هر سر پیچی باز هم رهبران به اروپا- قبل از حمله آمریکا به عراق- فرار
خواهند کرد و کادرهای پایین باید در زیر بمباران باقی بمانند و بهای عقب ماندگی
های سیاسی رهبران را بیشتر و بیشتر بپردازند، و اگر شما بخواهید از چنگ و
چنبره آنان رهایی یابید حکم قتل شما را به سادگی خوردن یک لیوان آب، صادر می
کنند و حتی اگر برایشان 20 سال بی هیچ چشمداشتی کار کرده باشید، این هرگز مهم
نیست.

و هم الان را بنگرید، باز هم پایینی ها هستند که بدستور تشکیلاتی باید چون
شمع بسوزند و چون پروانه شعله ور گردند. باشد تا روزی که به تمامیت افکار و
عملکردهای به غایت غیر انسانی شما برای همه خلق قهرمان پدیدار گردد و «سیه
روی شود هر که در او غش باشد».

خطاب به مردم آزاده!

و نیروهای سیاسی آزادیخواه و استقلال طلب!

گناه ما ناراضیان که به عنوان جریانی که صدای ناراضیان درون این

سازمان را نمایندگی میکند، این بوده و هست که می‌گوییم:

1- استراتژی مجاهدین در انتخاب طغیان مسلحانه و انتخاب شیوه ترور برای ازمیان برداشتن مخالفین روش پیشبرد درست مبارزات مردم ایران نبود و تماماً در جهت کسب قدرت به هر قیمت طراحی شده بود و ما و یارانمان نردبانی بودیم که دیگران را باید به مسند قدرت میرساندیم، همین و بس.

2- این شیوه ضربات بسیار جبران ناپذیری به جنبش آزادیخواهانه و دمکراتیک مردم ایران وارد کرده است و بسا پشته ها از کشته ها ساخته است و البته این هرگز به این مفهوم نیست که رژیم، جنایتکار نبوده و نیست.

3- به قدرت رسیدن با سوء استفاده از هر وسیله ای از جمله مذهب و تعمیق توده ها در عصر کبیر آگاهی خلق ها به پایان رسیده است.

4- کشتن تک تک ما مساله از سازمان مجاهدین حل نخواهد کرد. بگذریم از اینکه - در خواب پنبه دانه می ببیند - ولی بایست گفت و هزار باره تکرار کرد «خود شکن آینه شکستن خطاست».

5- این نگرش دقیقاً نشان از محتوای درونی امروز این سازمان دارد که تحمل نکردن هر گونه صدای مخالف، فحاشی و انواع تهمت های سیاسی که تمامی گروه های سیاسی از آن بی بهره نمانده اند، نشان از آن دارد که بهتر و بیشتر بفهمیم که مجاهدین هرگز بدیل روشن برای آینده ایران نبوده و نیستند. کسانی که قبل از رسیدن به قدرت با اعضای خود این چنین می کنند، بنگرید که در فردای آزادی با مردم ایران و گروه های سیاسی مخالف، چه خواهند کرد.

6- جریان رهاسدگان از سازمان مجاهدین تلاشی است روشنگرانه که عملکردها و تصمیم گیری هایی را که نقش بسا مخرب و کاهنده در مسیر آزادیخواهی مردم ایران بازی می کند و آنرا به باد افشا می سپارد و حاضر است با حفظ امنیت برای روشنگری افکار عمومی و ارائه نظرات خود در هر مناظره تلویزیونی و بحث آزاد، شرکت کند و عملکردها و سیاست های امروز و گذشته سازمان را به نقد منصفانه بکشد، در هر کجا که سازمان مجاهدین می پذیرد و می خواهد.

آری اگر در انسان شناسی توحیدی کرامت بنی نوع ما نهایتاً در اختیار و آزادی اوست، همانا احیای مقوله آزادی احیای بشریت و انقلابات مغلوب است.

این سخن مسعود رجوی در سال 1357 بود، کسی که با همین سخنان ما را فریفت و اکنون بنگرید که چگونه در سال 1382 پس از 25 سال وعده و وعید، فرمان اجرای قتل مخالفین سازمانی اش را که ما باشیم، آن هم در خاک اروپا صادر می کند.

اما تاریکی و جهل را از درخشش حقیقت هیچ گریزی نیست و بی تردید، گذشته چراغ راه آینده است. به امید پیروزی مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران.

25 ژوئن 2003

مجاهدین در آتش

حمید فرخنده

سرگذشت سازمان مجاهدین حکایت نسلی است شیفته و انقلابی که به شدت سرکوب و دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند. نه حکومت به آنها احترام گذاشت و نه آنها به حکومت. با خشونت با آنها رفتار شد و برخورد خشونت آمیز آنها به نوبه خود باعث گسترش جو خشونت در ایران دهه شصت شد.

سازمان نوجوانان اعدام شده، سازمان مادران داغدار که چه بسا سنگ قبری برای تسلاي خاطر و ریختن اشکي نیز از آنها دریغ شده است. نسلی هم مظلوم هم محکوم، نسلی گرفتار تعصب و شعار، نسلی در بدر که هر از چندی قربانی شده است. قربانی خشونت جمهوری اسلامی، قربانی محاسبات سیاسی کشور های غربی، قربانی همکاری با صدام، قربانی رهبری استالینیستی سازمانی غیر دمکراتیک و مهمتر از همه قربانی جهل خود، قربانی خواستن ولی ندانستن، اسیر تعصب آرمانی و سازمانی. ائتلاف انرژی تا سر حد مرگ اما در کژ راهه های تاریخ.

هیچ حزب و سازمان سیاسی ایرانی در اپوزیسیون به اندازه مجاهدین کشته نداده است. سازمانی سرخ، تشکیلاتی خونین، یک دنیا احساس، ذره ای منطق. و هیچ سازمان سیاسی تا به این حد در تحولات اجتماعی سال های اخیر ایران غایب نبوده است. سازمان پنبه های رشته شده دوستی با سناتور ها و نمایندگان پارلمان های کشورهای غربی. سازمانی که نه تنها در میهن خود آغوشی برایش باز نیست، بلکه در خارج از کشور نیز روز به روز عرصه بر آن تنگ تر می شود.

سازمان شاگردان غایب در کلاس تمرین دمکراسی مردم ایران. سازمان خود خواهی تا حد پذیرش مرگ. سازمان خودکشی به نام عملیات نظامی. غایب در اظهار نظر ها، مصاحبه ها و گفتگوها، غایب در تبادل نظر با دیگران.

با رایو و تلویزیون مخصوص خود، تظاهرات مخصوص خود و تحلیل های منحصر بفرد خود و البته با زندانهای مخصوص خود برای مسئله داران. با رئیس جمهور ایران خود برگزیده. مغرور به تانک های خویش و مست از رژه در برابر کیش شخصیت مریم و مسعود.

انگار که مجاهدین علیرغم دادن قربانی های بسیار، در سال هایی که مردم ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور در کوران حوادث و سختی ها، از تکرار ملال آلود چرخه استبداد، خسته در جستجوی پایان دادن به این دور باطل، بتدریج به کشف شیشه عمر استبداد نایل آمدند، به مسافرت رفته بودند.

تحت فشار قرار گرفتن آنها در فرانسه را بایست در و رای تحلیل کلاسیک "زد و بند فرانسه با جمهوری اسلامی" ارزیابی کرد. چرا که شرایط بین المللی امروز چنین اجازه ای به فرانسه نخواهد داد. گذشته از اتهامات و گفته های پلیس ضد اطلاعات و دولت فرانسه در مورد فعالیت های تروریستی این سازمان، این چشمک زدن دولت فرانسه به امریکاست برای تجدید و ترمیم روابط این کشور با امریکا که در پی جنگ عراق به تیره گی گرایید.

در این میان آقای خاتمی می داند که علیرغم تقاضای استرداد مجاهدین دستگیر شده در فرانسه، حکومت ایران در عرصه جهانی بی آبروتر از این است که این تقاضا بتواند حتی تحت نام مبارزه با تروریسم عملی شود.

مجاهدین در بن بستند. وادار کردن مستقیم و یا غیر مستقیم هواداران این سازمان به عملیات خود سوزی، نشانه استیصال این سازمان و بی احترامی به جان انسان هاست که هواداران را سربازان و یا مهره هایی می داند که می بایست در پای ابهت تعصب ایدئولوژیکی و کیش شخصیت رهبری بسوزند و ذوب شوند، همانند ذوب شدگان در ولایت.

آنکه بر حق است خود را به آتش نمی کشد، بلکه خود را زنده نگه می دارد تا آزادی و عدالت را فریاد کند و سرانجام شاهد سوختن سیاهی ها و پلیدی ها در آتش زندگی باشد. به امید برخواستن ققنوس از خاکستر مجاهدین در آتش!

جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۸۲ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳

داستان از چه قرار بود!

عضو سابق سازمان مجاهدین، فرانکفورت آلمان

1- با دستگیری رهبری این سازمان، به برکت انقلاب ایدئولوژیک (تعطیل کادرسازی و فقط جمع آوری نیروهای اجرائی و سرباز وظیفه)، سازمان حالت فلج و فشل بخود گرفته است. تا جایی که صدای علی ناظر را نیز که تا به حال عینک غیر مجاهدی (البته برای دفاع بهتر از آنان) به چشم زده بود را نیز در آورده است.

2- در جریان خود سوزی های تشکیلاتی و سازمان یافته، هیچ کدام از مسئولین دستگیر نشده سازمان، پیشقدم نشدند و فقط نیروهای هوادار و بسیجی شان را جلو فرستادند.

3- تا به حال آقای رجوی، لب از لب باز نکرده و به خلق قهرمانش هیچ توضیحی نداده است. دلایل این خفقان، به خلق قهرمان اساساً مربوط نیست. گویی که اساساً هیچ اتفاقی نیفتاده است.

4- سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومتش، در رابطه با استرداد دو عضو دیگرش از طرف دولت سوریه به ایران و شکنجه گاههایش، فقط یک اطلاعیه داد. نه تظاهرات، نه آکسیون، نه اعتصاب غذا و نه دستورات تشکیلاتی خود سوزی و ... و به خاطر دستگیری مریم و کادر رهبری اش آنها در زندانهای هتل مانند اروپا اینقدر سر و صدا برآه می اندازد. اینهم از معنا و مفهوم عدالت علی گونه و جامعه بی طبقه توحیدی شان!

5- تا به حال وانمود می کردند که رهبری مجاهدین (مسعود و مریم) در عراق و در کنار نیروهای تحت خطر پایینی سازمانند. در حالی که بنظر میرسد که آنها را مخفیانه و با پاسپورتهای جعلی وارد اروپا کرده اند. حمله غافلگیرانه پلیس فرانسه، یک موردش را رو کرد. به امید روشن شدن موارد بعدی! و این که پلیس کشوری دیگر، مسعود خان را نیز از سوراخی دیگر بیرون بکشد.

6 - هواداران صادق اما نا آگاه مجاهدین! آیا هنوز دست اینان برایتان رو نشده؟ آیا دلایل بیشتری نیاز دارید؟ آیا هرگز از خود سؤال کرده اید که چرا اینان که در سازمان به شما میگویند مظهر فدا و شرف ایدئولوژی سازمانند، باید در اروپا جا خوش کنند و بسیجیان شان در زیر بمبها و انواع مخاطرات در عراق باقی بمانند! و در پایان دو آرزو:

1- آقای رجوی از سوراخشان به بیرون تشریف فرما شده و حول این شکست در عرصه سیاسی و بین المللی نیز افاضاتی به خلق قهرمان شان بفرمایند.
2- که دیگر بوی مشمنز کننده این سازمان مافیایی از دهان هیچ ناظری به مشام خلق قهرمان ایران نرسد. چرا که آزارمان میدهد. مگر این که این آقایان ناظر و گزارشگران پنالتهای ورزشی، لباس بیطرفی و روشنفکری را از تن بدر آورده و لباس بسیجیان شکست خورده ارتش آزادی بخش سابق را بتن کنند و بگویند که مجاهد هستند و بطور تاکتیک این لباس را پوشیده اند. و بدین صورت دیگر نیازی نخواهد بود زحمت چند انتقاد آبی را هم به آنها متحمل شوند.

امیدوارم که در راستای خدمت به مردم ایران، همه اعضای جدا شده مجاهدین، از فرصت تاریخی موجود در راستای افشای این کاریکاتورهای خمینی! حد اکثر بهره برداری را بکنند و نگذارند که مردم ایران در آینده بهایش را بپردازند.

اطلاعیه انجمن سیاسی - فرهنگی "ایران پیوند"

در جریان حمله پلیس فرانسه به مقرهای مجاهدین در پاریس مدارک و اسناد طرح ترور اعضای جدا شده مجاهدین، توسط مجاهدین خلق کشف شد. روزنامه فیگارو، سه شنبه 2003/6/24، به نقل از سازمان امنیت فرانسه، پرده از یک طرح تروریستی برداشت که مجاهدین خلق در پاریس در صدد اجرای آن طرح بودند و آن قتل مخالفین شان تحت بهانه همکاری با جمهوری اسلامی، بود. خبر مزبور را روزنامه واشنگتن پست، رادیوهای آلمان، فردا و... به نقل از فیگارو، پخش کردند.

ما تعدادی از مخالفین و اعضای جدا شده از مجاهدین که در کشورهای اروپایی اقامت داریم، به دفعات مختلف از صدور فرمان قتل مخالفین مجاهدین توسط رهبران سازمان (مسعود و مریم رجوی) خبر داده بودیم.

اعضای ناراضی که قبلاً و یا ماههای قبل از سازمان مجاهدین فرار کردند، اعتراف کرده اند، مسعود و مریم رجوی، در نشست های مختلف، اعضایشان را به قتل اعضای ناراضی و مخالفین سیاستهای مجاهدین که در کشورهای غربی سکنی دارند، تشویق و ترغیب کرده و فرمان داده اند.

ما اعضای جدا شده و ناراضی از سیاستهای رهبران مجاهدین، با شناختی که از ماهیت واقعی مجاهدین و ایدئولوژی نفرت و انتقام شان داریم، کراراً موضوع انتقام کشی رهبران مجاهدین نسبت به مخالفین شان را گوشزد کرده و پس از افشاء نیات و تصمیم شان که توسط پلیس فرانسه در حمله به مقرهای مجاهدین که در تاریخ 2003/6/17 اتفاق افتاد، به تمامی اعضای جدا شده از مجاهدین هشدار مجدد می دهیم تا با مراجعه به مراجع قانونی و حقوقی کشورهای محل اقامت شان، از اجرای نقشه های تروریستی مجاهدین که تحت بهانه همکاری مخالفین با جمهوری اسلامی انجام خواهد گرفت، پیشگیری کرده و تحت پیگرد قانونی قرار دهند.

ما همچنين، نيروهاي پليس و مجامع حقوق بشري و فعالين سياسي را به نقشه هاي تروريستي مجاهدين در خاك اروپا هشدار مي دهيم و پليس اروپايي را مسئول حفظ جان و امنيت پناهندگان سياسي و شهروندان ايراني مي دانيم.

رونوشت:

پليس فرانسه و كشورهاي اروپايي

پارلمان اروپا

مجامع حقوق بشري و...

سازمان مجاهدین، یک فرقه افراط گرای

غیردمکراتیک؟

مصاحبه نیویورک تایمز با اردشیر پرهیزگاری، محمد حسین سبحانی و کریم حقی

روزنامه نیویورک تایمز در شماره روز دوشنبه 30 ژوئن گزارش مفصلي را به قلم ایلین شیلینو، خبرنگار کهنه کار خود در امور ایران، به سازمان مجاهدین خلق اختصاص داده و ضمن مصاحبه با اعضای سابق این گروه سعی کرده است به زوایای درونی این گروه پی ببرد.

خانم شیلینو در این گزارش به نقل از اعضای سابق گروه از رفتارهای بی رحمانه و از جمله "مشارکت سازمان مجاهدین در سرکوب شیعیان و کردهای شورش‌ی عراق پس از جنگ خلیج فارس" خبر می دهد.

این روزنامه در ابتدای مقاله خود با اشاره به این که آمریکا و 15 کشور اتحادیه اروپا سازمان مجاهدین خلق را یک گروه تروریستی می شناسند نوشته است آمریکا و فرانسه تلاش دارند از هویت واقعی اعضای این سازمان سر در آورند و نحوه برخورد با آنها را ارزیابی کنند.

به نوشته نیویورک تایمز، انگیزه دولت فرانسه از حمله به قرارگاه های محلی سازمان مجاهدین در منطقه "اور-سر-اویز" و سایر مراکز فعالیت آن در خارج از پاریس که به بازداشت مریم رجوی، رهبر آن منجر شد، جلوگیری از انتقال کانون سیاسی- عملیاتی این سازمان از عراق به فرانسه بوده است.

دولت فرانسه به مدت بیش از دو دهه به اعضای این سازمان پناهندگی سیاسی اعطا کرده و حتی ماموران پلیس را به محافظت از آنها گماشته است، اما "پیر دو بوسکه"، مدیر سازمان اطلاعاتی فرانسه در مصاحبه ای با نیویورک تایمز گفت که سازمان های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمار روز افزون

مجاهدین خلق و پس از جنگ عراق متوجه ورود شمار زیادی از سربازان آن به فرانسه شدند.

به گفته این مقام فرانسوی مجاهدین یک کارخانه تولید رنگ را در شهر سنت کوئن لامون اجاره کردند و ضمن راه اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب های ماهواره های در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند. بنابه این گزارش، مقام های اطلاعاتی فرانسه گزارش دادند که مجاهدین برای حمله به سفارتخانه های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور 25 نفر از اعضای سابق خود برنامه ریزی کرده بودند.

آقای بوسکه گفت: "این به هیچ وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دمکراتیک نیست. این گروه خود را برای احیای دمکراسی در ایران آماده نمی کند. اینها گروهی کاملاً افراط گرا هستند. فرقه ای تندرو فاقد هرگونه نظام دمکراتیک. فرقه کیش شخصیت در پیروی از رهبر."

وزارت خارجه آمریکا نیز سازمان مجاهدین خلق را به عنوان یک شبکه تروریستی شناسایی کرده است اما به نوشته نیویورک تایمز به بخش های غیرنظامی آن اجازه می دهد به فعالیت علنی در آمریکا بپردازند و حتی نام آن در وزارت دادگستری آمریکا به عنوان گروهی که حق لابی دارد ثبت شده است. این امتیاز به این گروه امکان می دهد در کنگره آمریکا به جلب حمایت نمایندگان بپردازد.

به نوشته این روزنامه از جمله تعدادی از نمایندگان کنگره آمریکا با امضای نامه شاهین قبادی، سخنگوی مجاهدین خلق در واشنگتن، به بازداشت اعضای آن توسط فرانسه اعتراض کرده اند.

ماهیت سازمان مجاهدین

نیویورک تایمز در بخش بعدی گزارش خود می نویسد: "برای کسانی که درباره این سازمان مطالعه کرده اند و همچنین برای برخی از اعضای سابق آن، سازمان مجاهدین با یک سازمان سیاسی که از حمایت گسترده عمومی در ایران بهره

مند است، فاصله زیادی دارد. این گروه از زمان تاسیس خود به منظور نبرد با حکومت سلطنتی ایران در دهه 1960 چند مرحله تحولات عقیدتی را پشت سر گذاشته و از مخلوطی از عقاید ضدامپریالیستی به ترکیبی از اسلام و مارکسیسم تا سوسیالیسم مبتنی بر برابری، و نهایتاً یک فلسفه مبهم که از دموکراسی، آزادی و حقوق مساوی برای زنان سخن می گوید حرکت کرده است".

این روزنامه به نقل از اروند ابراهیمیان، استاد تاریخ در کالج باروک که جامع ترین کتاب درباره تاریخ این سازمان را به رشته تحریر درآورده می نویسد: "تاکید بر اطاعت از رهبر است که به بقای گروه کمک کرده و نه یک برنامه مشخص سیاسی. اگر مسعود رجوی فردا بلند شود و بگوید زمین گرد نیست، اعضای سازمان آن را می پذیرند".

نیویورک تایمز نوشت این سازمان همواره تلاش داشته است در جهان خارج چهره مثبتی از خود ارائه کند اما به گفته اعضای سابق گروه، در حالی که نمایندگان آن در کشورهای مختلف علناً حملات 11 سپتامبر را محکوم می کردند، مجاهدین در داخل عراق به جشن و شادمانی پرداختند.

اردشیر پرهیزکاری، 39 ساله و از اعضای سابق شورای مرکزی سازمان که اکنون یک پناهنده سیاسی در اروپاست، در مصاحبه ای تلفنی با این روزنامه گفت: "من آن زمان در یکی از زندان های سازمان حبس بودم و آن روز با توزیع آب میوه و شیرینی چنان با ما خوشرفتاری شد که هرگز ندیده بودیم. آنها حوادث 11 سپتامبر را انتقام خدا از آمریکا توصیف می کردند".

وی درباره تجربه شخصی خود در این سازمان گفت: "انسان هویت خود را گم می کند و به او اجازه نمی دهند آزادانه فکر کند. زمانی که من با آنها درگیر شدم و اشتباهاتشان را به آنها گوشزد کردم، محاکمه ام کردند و به جرم عدم اطاعت از دستورات رهبر به زندان انداختند".

بنابر این گزارش وی گفت چنان مورد ضرب و شتم قرار گرفته است که اکنون می لنگد.

نیویورک تایمز نوشت سایر اعضای سابق گروه که از آن رویگردان شده اند نیز در مصاحبه هایی از جنبه های بی رحمانه گروه در عراق خیر می دهند. این افراد می گویند پس از جنگ 1991 خلیج فارس، دولت عراق به سربازان مجاهدین دستور داد به سرکوب شورشیان کرد و شیعه کمک کنند.

کریم حقی، از محافظان شخصی سابق مسعود و مریم رجوی که اکنون در اروپا پناهندگی سیاسی گرفته است گفت: "خانم رجوی به ما گفت با تانک کردها را له کنیم و سعی کنیم گلوله ها را برای عملیات های دیگر ذخیره کنیم. ما را مجبور کردند هم کردها و هم شیعیان را به قتل برسانیم و من گفتم اینجا نیامده ام که سایر مردم را بکشم".

آقای حقی گفت که زندانی و نهایتاً موفق به فرار شده است.

بنابر این گزارش محمد حسین سبحانی، یکی دیگر از محافظان سابق رهبران مجاهدین خلق گفت او را وادار کرده اند از همسرش جدا شود و دخترش را که 6 سال بیشتر نداشت به اجبار از عراق خارج کرده اند که توسط یک زوج ایرانی در دانمارک به فرزند خواندگی پذیرفته شد.

وی گفت: "آنها به دخترم گفتند که پدرت در عملیات مجاهدین کشته شده و من از هرگونه تماس با او ممنوع شدم." وی افزود دخترش را که اکنون 18 سال دارد، یافته است.

نیویورک تایمز نوشت فرید سلیمان، یکی از سخنگویان مجاهدین اتهام طلاق اجباری اعضای سازمان را رد کرده و گفته است، اعضا به طور داوطلبانه تصمیم به فرستادن فرزندانشان به خارج گرفتند.

وی همچنین این مساله را که گروه برای اجرای عملیات تروریستی از مقر خود در پاریس برنامه ریزی می کرده است رد کرد و گفت مقام های فرانسوی هیچ سلاحی در 13 مقر گروه در فرانسه نیافته اند.

نیویورک تایمز نوشت: "در همین حال، سرنوشت مجاهدین در فرانسه نامعلوم است.

مقام هاي فرانسوي مي گویند کسانی که اقامت قانوني دارند مي توانند در فرانسه بمانند و قصد ندارند هیچ کس را به ایران مسترد کنند. اعضاي مجاهدین در ایران مسلماً به عنوان خائن محاکمه خواهند شد".

به نوشته این روزنامه براي مثال خانم رجوي تا سال 2006 از موقعیت پناهندي در فرانسه برخوردار است و از سرنوشت آقای رجوي، که به گفته سازمان هاي اطلاعاتي آمریکا آخرین بار در عراق مشاهده شده است، اطلاعي در دست نیست.

طرح سازمان مجاهدین خلق برای ترور اعضای جدا شده خود در اروپا

مصاحبه امیر مصدق کاتوزیان با اردشیر پرهیزکاری، مسعود طیبی و منوچهر سخانی

روزنامه فیگارو در شماره روز چهارشنبه خود به نقل از مسئولان امنیتی فرانسه خبر داده است که سازمان مجاهدین خلق در صدد ترور مخالفان سازمانی خود بوده است، این در حالی است که بلافاصله پس از دستگیری گسترده اعضای این سازمان در فرانسه که مریم رجوی و شمار دیگری از رهبران آن در میان آنان هستند مقامات پلیس و وزارت کشور فرانسه گفته بودند دلیل بازداشت این عده از جمله طرح حمله به نمایندگی های جمهوری اسلامی در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی بوده است. همکارم امیر مصدق کاتوزیان گزارشی دارد درباره این اتهام تازه.

امیر مصدق کاتوزیان: (رادیو فردا): روزنامه فیگارو به نقل از سازمان امنیت فرانسه، خبر داده است که مسئولان امنیتی این کشور، پس از دستگیری گسترده اعضا و مسئولان سازمان مجاهدین خلق در هفته گذشته، پی بردند که این سازمان در صدد اجرای طرح قتل مخالفان جدا شده خود بوده است. یکی از این جداشدگان، اردشیر پرهیزکاری که می گوید پس از سالها عضویت در این سازمان و فعالیت در پایگاههای آن در عراق، در پی اختلافات درونی زندانی و سپس در سال 1381، از آن جدا شده است، می افزاید اطلاعات سازمان امنیت فرانسه، با مشاهدات شخصی او طی سالهای 1376 تا 1381، مطابقت دارد.

اردشیر پرهیزکاری: در طی سالهای اخیر، یکی از مشکلاتی که همیشه آقای رجوی طرح می کرد، مشکل مخالفین سیاسی اش در اروپا بود و میگفت مجموعه

انرژی که اینها از ما می‌گیرند خیلی زیاد است. اینها دارند به ما ضربه می‌زنند، به ما خیانت می‌کنند و جو عمومی را هم در واقع جویری تحریک می‌کرد که آنجا در جلسه عمومی، مرتباً شعار باید اعدام شوند، باید کشته شوند، اینها از پاسدارها بدترند، جنایتکارند و به تمام مخالفین سیاسی این حرفها را می‌زدند. همانجا طی همین نشستها، بارها و بارها، یعنی از سال 76 تا 81 که من از آنجا خارج شدم، تقریباً در تمامی بحثها این صحبت آقای رجوی مرتباً تکرار می‌شد به عنوان یک فصل مشترک تمام بحثها، که حرفش این بود که بله شما درست می‌گویید، اینها خائن اند، اینها باید کشته شوند، ولی ما الان مسئولیت یک آلترناتیو سیاسی را داریم و در بیرون و اروپا و خارج از ایران، از آنجایی که به این دید به ما نگاه می‌کنند، ما نمی‌توانیم پرونده خودمان را خراب کنیم. بنابراین تا زمانی که این هست، اگر روزی پیروز شدیم، یعنی این روال ادامه داشت، به عنوان یک طرف حساب سیاسی، به عنوان یک آلترناتیو به قدرت رسیدیم، که آن موقع تصمیم می‌گیریم با اینها چه کار کنیم. ولی اگر روزی ما شکست بخوریم، بر هر مجاهد خلقی است، بر هر افسر آزادی‌بخشی است، هر کس این کار را نکند، بی‌غیرت است، باید شخصاً طراحی کنیم، با هر وسیله‌ای که شده، سلاح سرد، سلاح گرم، در اروپا تهیه اش هیچ کاری ندارد، بروید عملیات را انجام دهید، هر چند تعداد که توانستید بکشید، بعد هم بروید خودتان را به پلیس معرفی کنید، زندانهای اروپا مثل هتل چهارستاره است، نه مثل اوین است و نه مثل زندانهای کشورهای جهان سوم. این سخنانی بود که بارها و بارها در هر جلسه و نشستی فصل مشترک تمام بحثها قرار می‌گرفت.

ا. م. ک: آنچه را اردشیر پرهیزکاری می‌گوید، عضو دیگر پیشین شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق که در پی 20 سال فعالیت، سال گذشته با خروج از عراق، از این سازمان کناره گرفت، تایید می‌کند و می‌گوید وی و شماری دیگر از جدانشدگان این سازمان در اروپا، در حدود شش ماه پیش به اطلاعاتی در مورد احتمال ترور اعضای جدا شده این سازمان دسترسی پیدا کرده، آنرا در اختیار پلیس قرار دادند.

مسعود طيبي: ما حدود شش ماه پيش از طريق يكي از اعضاي خود سازمان كه در كشورهاي اروپايي فعاليت مي كرد و از اين ارگان جدا شده بود، مطلع شديم كه سازمان مجاهدين چنين طرحي دارد، ما هم كاري از دستمان بر نمي آيد، جز اينكه پليس را در جريان قرار دهيم كه جان ما در خطر است و تقاضاي حفاظت كنيم.

ا. م. ك: پليس كدام كشورها؟

مسعود طيبي: نروژ، سوئد، آلمان و هلند، به طور مستقيم مطلع كرديم پليس كشورهاي مذكور را كه چنين طرحي برايمان در نظر گرفتند، آنها هم به ما ملاقات دادند كه صحبتهاي ما را بشنوند در اين زمينه، دلايلمان را بهشون ارائه كنيم.

ا. م. ك: منبع اطلاعاتي كه پليس كشورهاي اروپايي داشتند و بعد فيگارو

چاپ کرده، يعني در حقيقت خود شماها بوديد، حرف شماها است عليه مجاهدين؟

مسعود طيبي: اين بخشي از آن است، نه تمامش، چرا كه در ابتدا به ساكن، تمام اطلاعاتي را كه ما بهشون داديم، اول با ديده نابوري بهش نگاه مي كردند، اينطور نبود كه درجا حرف ما را بپذيرند. تحقيقاتي را انجام دادند تا به يك سند مشخص رسيدند، وگرنه موضوع مال شش ماه قبل است.

ا. م. ك: چطور در اين مدت اين همه اعضا آمدند بيرون و هيچ كدامشان

حتي يك تير هم بهشون شليك نشده؟

مسعود طيبي: در صورتي اين امر اجرا مي شد كه سازمان مجاهدين قطعاً به اين نقطه برسد كه خط و استراتژي اش شكست خورده و آن موقع تصفيه حساب مي كند. اينطور هم نيست كه اعضاي قبلي سازمان كه از اين سازمان جدا شده اند، يك تلنگر هم بهشون نخورده باشد. اخيراً حدود هشت ماه قبل مادر رضوان 70 ساله ما در شهر يوتوبوري سوئد، مورد حمله قرار گرفت خونه شون، تمام خونه شون را

از بین بردند. ایشان به پلیس مراجعه کردند، حتی از قاب عکس و آلبوم اینها نگذشتند. دفتر پیوند بود که در سال 76، دو بار مورد حمله قرار گرفته، مسئول این کمیسیون مطالعات استراتژیکی شورای ملی مقاومت پس از 13 سپتامبر 2002 از طریق تلویزیون سیمای آزادی، فرمان قتل منو بیان کرد که طیبی باید کشته شود و فرمان قتل من به عنوان يك سند در هر دادگاه، حاضرم این را ارائه بدهم و تمام اینها با شواهد مشخص توسط پلیسهای کشورهای مذکور در دسترس است، اینطور نیست که اینها به افراد ناراضی کاری نداشته باشند. تهدیدهایی شده، خود پلیس کشورها بچه ها را خبر میکردند، دوستان ما را که این تهدیدها در موردتون شده و می گفتند باید خودتون مواظب باشید و حتی در این رابطه اخیر به طور مشخص خواستند که اگر می خواهید برای شما حفاظت در نظر گرفته شود. و ما گفتیم که قطعاً این را می خواهیم، چون اصلاً احساس امنیت، حتی در خاک اروپا نمیکنیم.

ا. م. ک: آیا دلیلی دارد که این تهدیدها به ادعایتان افزایش پیدا کرده؟

مسعود طیبی: دقیقاً جرم ما این است که اسرار را هویدا میکرديم. به خاطر اینکه از عملکردها، خطوط و سیاستهای مجاهدین انتقاد می کردیم و آنرا قبول نداشتیم و می گفتیم در راه جنبش دموکراسی مردم ایران، به طور واقعی سد ایجاد کرده و به طور مشخص از آوریل 2003 که در سمیناری ویژه در شهر پاریس، به ابتکار بیش از 30 تن از اعضا و کادرهای سازمان مجاهدین، برگزار شد که اهداف و خطوط این سازمان مورد نقد قرار گرفته بود، رهبري این سازمان، این موضوع را در دستور کار خودش قرار داد که این افراد باید از سر راه برداشته شوند، قبلاً فقط به عنوان طرح بود، در سال 76، بعدها، در حدود هفت ماه قبل، گفتند اعضاي بخش اطلاعات وارد خاک اروپا شده براي پیگیری این قضیه و بطور مشخص از دوماه قبل این موضوع در دستور کار قرار گرفت و ما به جد احساس ناامني می کردیم.

ا. م. ک: در حالیکه مسعود طیبی و دیگر اعضاي جداشده از سازمان

مجاهدین خلق و آنچنانکه گزارش شده، سازمان امنیت فرانسه، رهبري این سازمان

را متهم به طراحی ترور مخالفان سازمان میکند، مدافعان این سازمان، هرگونه اتهامی از این نوع را رد می کنند. از جمله این مدافعان، منوچهر سخایی از اعضای شورای ملی مقاومت، انتلاف در برگیرنده سازمان مجاهدین خلق است که هنگام طرح اتهامات تروریستی علیه مجاهدین خلق در هفته گذشته، گفت:

منوچهر سخایی: این حرکتی که انجام شده، کاملاً روشن است که در مقابل باج هایی است که این رژیم از جیب ملت ایران به دولتهای خارجی میدهد. برای اینکه مبارزین و حرکت هایشان را کند بکند، ولی اینها هیچ نتیجه ای از این کار نمی بینند و در شرایط فعلی به نظر من وظیفه همه آزادیخواهان دنیا و همه کسانی که به حقوق بشر احترام می گذارند، است که در مقابل این حرکت بایستند و اجازه ندهند که این کارهای واقعاً ضد انسانی و قرون وسطایی در این قرنی که ما به طرف آزادیها پیش می رویم، صورت بگیرد.

ا. م. ک: با این همه اتهامات اخیر به مجاهدین خلق، باعث شده است، برخی از کارشناسان مبارزه با تروریسم، شاهین ترازو را به ضرر رهبری سازمان مجاهدین خلق، سنگین تر ببینند.

25 ژوئن 2003